تفسیر نوجوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

A new narration of holy Qur'an for Teenager

به اهتمام : دکتر محمد بیستونی



جلد ۱

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

اشاره

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـر گرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضـرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضـرت امام حسـین علیهم السـلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسـید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضـرت قاسم نوجوان ۱۳ سـاله امـام حسن علیهم السـلام که در کربلاـ از او پرسـیده شـد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هـدیه خداونـد منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشـد. بـدون شک اسـتفاده صـحیح از این کتـاب آسـمانی و بکـارگیری محتوای آن در زنـدگی، مسـتلزم تفکیـک و موضوع بنـدی آیـات، متنـاسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سـنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند

داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهـای خوب ایشـان در عرصه پژوهش هـای موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر جوان» خلاـصه، سـاده سـازی و منتشـر نموده است، اخیرا مطـالب تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر نوجوان» بـا تکیه بر آیـات متناسب با گروه سـنی یادشـده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسـیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت

آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

(۱۰) مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

مقدمه (۱۱)

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره حَمْد

سوره حَمْد

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

میـان همه مردم جهـان رسم است که هر کـار مهمّ و پرارزشـی را به نـام بزرگی از بزرگان آغازمی کننـد و نخستین کلنگ هر مؤسّـسه ارزنده ای را به نام کسی که مورد علاقه آن ها است ، بر زمین می زنند ، یعنی آن کار را با آن شخصیّت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند .

ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشـکیلات ، آن را به موجود پایدار و جاودانی ارتباط دهیم که فنـا در ذات او راه نـدارد ، چراکه همه موجودات این جهـان به سوی کهنگی و زوال می رونـد ، تنهـا چیزی باقی می ماند که با آن ذات لایزال بستگی دارد .

اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است ، به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در

آن راه ندارد و اگر به طور مثال اسـمی از « حاتم » بر سر زبان ها است ، به خاطر همبستگیش با سخاوت است که زوال ناپذیر است .

از میان تمام موجودات ، آن که ازلی و ابدی است ، تنها ذات

پاک خدا است و به همین دلیل باید همه چیز و هرکار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود ، لذا در نخستین آیه از قرآن می گوییم : « به نام خداوند بخشنده بخشایشگر » (بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ) .

این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد ، بلکه باید ازنظر واقعیّت و معنا با آن پیوند داشته باشد ، چراکه این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هرگونه انحراف بازمی دارد و به همین دلیل چنین کاری حتما به پایان می رسد و پربرکت است .

به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: « کُلُّ اَمْرٍ ذی بالٍ لَمْ یُذْکَرْ فیهِ اسْمُ اللّهِ فَهُوَ اَبْتَرُ : هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود ، بی فرجام است » (1)

(۱۴) سوره حَمد

امیرمؤمنان علی پس از نقل این حدیث اضافه می کند: « انسان هرکاری را که می خواهد انجام دهد، باید "بسم اللّه " بگوید، یعنی بانام خدا این عمل را شروع می کنم و هر عملی که با نام خدا شروع شود، خجسته و مبارک است » .

ص:۱۲

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۱۶ ، باب ۵۸ .

و نیزمی بینیم امام باقر می فرماید:«سزاواراست هنگامی که کاری را شروع می کنیم، چه بزرگ باشد چه کوچک، "بِسْمِ اللّه " بگوییم تا پربرکت و میمون باشد» .

خلاصه این که پایداری و بقاء عمل ، بسته به ارتباطی است که با خدا دارد .

به همین مناسبت خداوندبزرگ در نخستین آیات که برپیامبر صلی الله علیه و آله وحی شد ، دستور می دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام، این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» (۱ / عَلَق) .

جزء اوّل (۱۵)

و می بینیم حضرت نوح در آن طوفان سخت و عجیب، هنگام سوار شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هرلحظه باخطرات فراوانی روبه رو بود ، برای رسیدن به سرمنزل مقصود و پیروزی بر مشکلات ، به یاران خود دستور می دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقّف کشتی ، « بِسْمِ اللّه ِ » بگویند (وَ قالَ ارْکَبُوا فیها بِسْمِ اللّهِ مَجْریها وَ مُرْسیها) (۴۱ / هود) .

و آن ها این سفر پرمخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند و با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند ، چنان که قرآن می گوید : « قیلَ یا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنّا وَ بَرَکاتٍ

عَلَیْکَ وَ عَلی اُمَمٍ مِمَّنْ مَعَکَ » (۴۸ / هود) .

و نیز سلیمان در نامه ای که به ملکه سبا می نویسد ، سرآغاز آن را « بِسْمِ اللّه ِ » قرار می دهد (اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمانَ وَ اِن ـَّهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ ...) (۳۰ / نمل).

و باز روی همین اصل ، تمام سوره های قرآن ، با "بسم اللّه " آغاز

(۱۶) سوره حَمد

می شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است ، از آغاز تا انجام با موفقیّت و پیروزی و بدون شکست انجام شود.

تنها سوره توبه است که "بسم اللّه " در آغاز آن نمی بینیم، زیرا سوره توبه با اعلان جنگ به جنایت کاران مکّه و پیمان شکنان آغاز شده و اعلام جنگ با توصیف خداوند به « رَحْمان و رَحیم » سازگار نیست .

« اَللّهُ » جامع ترین نام های خدا است و همه صفات او را یک جا بازگو می کند ، اما نام های دیگر اشاره به بخشی از صفات و افعال او است، مانند خالقیّت و رحمت او و مانند آن.

به هرحال هنگامی که کارهارا با تکیه برقدرت خداوند آغاز می کنیم، خداوندی که قدرتش مافوق همه قدرت ها است ، سبب می شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم ، مطمئن تر باشیم ، بیشتر کوشش کنیم ، از عظمت مشکلات نهراسیم

ص:۱۴

و مأیوس نشویم و ضمنا نیّت و عملمان را پاک تر و خالص تر کنیم .

و این است رمز دیگر پیروزی به هنگام شروع کارها به نام خدا .

گرچه هرقدر در تفسیر این آیه سخن بگوییم ، کم گفته ایم ، چراکه معروف است « علیّ از سر شب تا به صبح برای « ابن عبّاس » از تفسیر "بِسْمِ اللّه ِ " سخن می گفت ، صبح شد ، در حالی که از تفسیر "باء" « بِسْمِ اللّه ِ » فراتر نرفته بود » ولی با حدیثی از همان حضرت این بحث راهمین جا پایان می دهیم ودر بحث های آینده مسائل دیگری در این رابطه خواهیم داشت .

«عبداللّه بن یحیی» که از دوستان امیر مؤمنان علیّ بود ، به خدمتش آمد و بدون گفتن بِسْمِ اللّه بر تختی که در آن جا بود ، نشست ، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمین افتاد و سرش شکست، علی دست بر سر اوکشید و زخم او التیام یافت، بعد فرمود: «آیا نمی دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا برای من حدیث کرد که هرکار بدون نام خدا شروع شود، بی سرانجام خواهد بود »؟ گفتم: « پدر و مادرم به فدایت باد، می دانم و بعدازاین ترک نمی گویم » ، فرمود : « در این حال بهره مند و سعادت مند خواهی شد » .

امام صادق هنگام نقل این حدیث فرمود : « بسیار می شود که

بعضـی از شـیعیان ما "بِسْمِ اللّه ِ " را در آغاز کارشان ترک می گوینـد و خداونـد آن ها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و ضمنا این خطا از نامه اعمالشان شسته شود » (۱)

" اَللّه " جامع ترین نام خداوند

در جمله "بِسْمِ اللّه "، نخست بـا کلمه « اِسْم » روبه رو می شویم که به گفته علمـای ادبیات عرب ، اصل آن از « سُمُوّ » گرفته شـده که به معنی بلنـدی و ارتفاع است و این که به هر نامی « اِسْم » گفته می شود ، به خاطر آن است که مفهوم آن بعد از نام گـذاری ، از مرحله خفاء و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می رسد و یا به خاطر آن است که لفظ با نام گذاری ، معنی پیدا می کند و از مهمل و بی معنی بودن ، درمی آید و علوّ و ارتفاع می یابد .

جزء اوّل (۱۹)

به هر حال بعـد از کلمه « اسم » به کلمه « اَللّه » برخورد می کنیم که جامع ترین نام های خـدا است ، زیرا بررسـی نام های خدا که در قرآن مجیـد و یـا سایر منابع اسـلامی آمـده ، نشان می دهـد که هرکـدام ازآن، یک بخش خاص از صـفات خداونـد را منعکس می سازد، تنها نامی که

ص:۱۶

۱- «سفینه البحار»، جلد۱، صفحه ۶۳۳ .

اشاره به تمام صفات و کمالات الهی ، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است ، همان « اَللّه » می باشد .

به همین دلیل اسماء دیگر خداوند ، غالبا به عنوان صفت برای کلمه « اَللّه » ، گفته می شود ، به عنوان نمونه ؛

«غَفُور» و «رَحیم» که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می کند؛ «فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ» (۲۲۶ / بقره).

« سَمیع » اشاره به آگاهی او از مسموعات و « عَلیم » ، اشاره به آگاهی او از همه چیز است؛ « فَاِنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ» (۲۲۷ / بقره).

«بَصیر»، علم او را به همه دیدنی ها بازگو می کند؛ « وَ اللّهُ بَصیرٌ بِما تَعْمَلُونَ » (۱۸ / حجرات) .

(۲۰) سوره حَمد

« رَزّاق » ، به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می کند و « ذوُالْقُوَّه » ، به قدرت او و « مَتین » ، به استواری افعال و برنامه هایش؛ « اِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذوُ الْقُوَّهِ الْمَتینُ » (۵۸/ذاریات).

آری تنها « اَللّه » است که جامع ترین نام خدا می باشد ، لذا ملاحظه می کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء ، وصف «اَللّه قرار می گیرد ؛ « هُوَ اللّهُ الَّذی لا اِلهَ اِلاّ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزیزُ الْجَبّارُ الْمُتَکَبِّرُ: او است اَللّه که معبودی جز وی

نیست ، او است حاکم مطلق، منزه از ناپاکی ها ، از هرگونه ظلم و بی دادگری ، ایمنی بخش، نگاهبان همه چیز ، توانا و شکست ناپذیر ، قاهر بر همه موجودات و باعظمت ». این نام مبارک **۲۶۹۹** بار در قرآن به کار رفته است .

یکی از شواهد روشن جامعیّت این نام ، آن است که ابراز ایمان و توحید ، تنها با جمله « **لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ** » میسّر است و جمله « **لا اِلهَ اِلَّا العَلیمُ ، اِلَّا الْخالِقُ ، اِلَّا الرَّزّاقُ** » و مانند آن به تنهایی دلیل بر توحید

و اسلام نیست و نیز به همین جهت است که در مذاهب دیگر هنگامی که می خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند، «اَللّه را ذکر می کنند، زیرا توصیف خداوند به « اَللّه » مخصوص مسلمانان است .

رحمت عامّ و خاصّ خدا

صفت « رَحْمان » ، اشاره به "رحمت عامّ خدا " است که شامل دوست و دشمن ، مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می باشد ، زیرا می دانیم باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش، همه جا کشیده، همه بندگان ازمواهب گوناگون حیات بهره مند هستند و روزی خویش را از سفره گسترده نعمت های بی پایانش برمی گیرند ، این همان رحمت عام او است که

پهنه هستی را دربرگرفته و همگان در دریای آن غوطه ورند.

ولی « رَحیم » اشـاره به "رحمت خـاصّ پروردگـار " است که ویژه بنـدگان مطیع و صالـح و فرمـان بردار است ، زیرا آن ها به حکم ایمان و عمل صالح، شایستگی این را یافته اند که از رحمت و

(۲۲) سوره حَمد

بخشش و احسان خاصیّ که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردند .

در روایتی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « وَ اللّهُ اِلهُ کُلِّ شَیْ ءٍ الرَّحْمانُ بِجَمیعِ خَلْقِه ، الرَّحیمُ بِالْمُؤْمِنینَ خاصَّةً : خداوند ، معبود همه چیز است ، نسبت به تمام مخلوقاتش، رحمان و نسبت به خصوص مؤمنان، رحیم است ».

جهان ، غرق رحمت او است

۲ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ

ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است .

برای پی بردن به عمق و عظمت این جمله ، لازم است به تفاوت میان "حَمْد" و "مَدْح" و "شُکْر" و نتایج آن توجّه شود ؛

« حَمْد » در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت

نیک اختیاری است ، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی

انجام دهد و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است ، ما او را حمد و ستایش می گوییم .

ولی « مَـدْح » به معنی هرگونه ستایش است ، خواه در برابر یک امر اختیاری یا غیر اختیاری ، مثلاً تعریفی را که از یک گوهر گران بها می کنیم ، عرب آن را « مَدْح » می نامد و به تعبیر دیگر مفهوم مدح ، عامّ است در حالی که مفهوم حمد ، خاصّ می باشد .

ولی مفهوم « شُکْر » از همه این ها محدودتر است ، تنها در برابر نعمت هایی شکر و سپاس می گوییم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است .

حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است و هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دل ها می پاشد ، هر معلّمی که تعلیم می دهد ، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می کند و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می نهد ، ستایش آن ها از ستایش خدا سرچشمه می گیرد ، چراکه همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است و یا به تعبیر

دیگر حمد این ها ، حمد خدا و ستایش این ها ، ستایشی برای او است .

جالب این که « حَمْد » تنها در آغاز کار نیست ، بلکه پایان کارها نیز چنان که قرآن به ما تعلیم می دهـد ، با حمد خدا خواهد بود .

در مورد بهشتیـان می خوانیم : « دَعْواهُمْ فیهـا سُبْحانَکَ اللّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فیهـا سَلامٌ وَ اخِرُ دَعْواهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ : سخن آن ها در بهشت نخست منزه شمردن خداوند از هر عیب و نقص و تحیّت آن ها، سلام و آخرین سخنشان، "اَلْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعالَمینَ " است » (۱۰ / یونس).

اما کلمه «رَبّ» در اصل به معنی مالك و صاحب چیزی که به تربیت و اصلاح چیزی می پردازد ، می باشد.

این کلمه به طور مطلق تنها به خدا گفته می شود و اگر به غیر خدا اطلاق گردد، حتما به صورت اضافه است، مثلاً می گوییم : « رَبُ الدّارِ » (صاحب خانه) ، « رَبُّ السَّفینَهِ » (صاحب کشتی) .(۱)

جزء اوّل (۲۵)

کلمه « عـالَمینَ » جمع « عـالَم » است و عـالَم به معنی مجموعه ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترك و یا زمان و مکان مشترك هستند ، مثلاً می گوییم : عالَم انسان و عالَم حیوان و عالَم گیاه و

ص:۲۱

۱- « قاموس اللُّغَه » ، « مُفْرَدات راغِب » و « مجمع البیان » .

یا می گوییم : عالَم شرق و عالَم غرب ، عالَم امروز و عالَم دیروز ، بنابراین « عالَم » خود به تنهایی معنی جمعی دارد و هنگامی که به صورت « عالَمین » جمع بسته می شود ، اشاره به تمام مجموعه های این جهان است .

در روایتی که « صدوق » درکتاب « عیون الاخبار » از علیّ نقل کرده است، چنین می خوانیم که امام در ضمن تفسیر آیه « اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ » فرمود : « رَبِّ الْعالَمینَ هُمُ الْجَماعاتُ ، مِنْ کُلِّ مَخْلُوقٍ مِنَ الْجِماداتِ وَ الْحَیَوانِ : رَبُّ الْعالَمین اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعمّ از موجودات بی جان و

جان دار » (۱)

خطّ سرخ بر همه رَبُّ النَّوْع ها

مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد که منحرفان از خطّ توحید راستین ، همواره برای این جهان رَبُّ النَّوْع هایی قائل بودند ، سرچشمه این تفکّر غلط این بوده که گمان می کردند هریک از انواع موجودات ، نیاز به رَبُّ النَّوْعِ مستقلی داردکه آن نوع را تربیت و رهبری

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۱ ، صفحه ۱۷ .

کند ، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانستند .

حتی برای اموری همانند عشق ، عقل ، تجارت ، جنگ و شکار رَبُّ النَّوْعی قائل بودند ، از جمله « یونانیان » دوازده خدای بزرگ (رَبُّ النَّوْع)را پرستش می کردند که به پندار آن ها بر فراز قله "اُلَمْپ" ، بزم خدایی دایر ساخته و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند (۱)

در «کَلْدَه» پایتخت کشور (آشُور) رَبُّ النَّوْع آب ، رَبُّ النَّوْع

جزء اوّل (۲۷)

ماه ، رَبُّ النَّوْع خورشید و رَبُّ النَّوْع زُهْرَه قائل بودند و هرکدام را به نامی می نامیدند و مافوق همه این ها ، « مارْدُوک » را رَبُ الْاَرْبابِ می شمردند .

در « روم » نیز خدایان متعدّد رواج داشت و بازار شرک و تعداد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغ تر بود .

آن ها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند؛ خدایان خانوادگی و خدایان حکومت ، که مردم زیاد به آن ها علاقه نشان نمی دادند (چراکه دل خوشی از حکومت نداشتند) .

به گفته یکی از موّرخان ، جای تعجّب نیست که

۱- « اعلام قرآن » ، صفحه ۲۰۲ .

رومی هـا سـی هزار خـدا داشـته باشـند ، آن چنـان که یکی از بزرگان آن ها به شوخی گفته بود ، تعـداد خـدایان کشور ما به حدّی است که در معابر و محافل فراوان تر از افراد ملت می باشد .

از این خـدایان می توان رَبُّ النَّوْع کشـاورزی ، رَبُّ النَّوْع آشپزخـانه و رَبُّ النَّوْع انبـار غـذا ، رَبُّ النَّوْع شـعله گـاز ، رَبُّ النَّوْع آتش ، رَبُّ النَّوْع

(۲۸) سوره حَمد

میوه هـا، رَبُّ النَّوْع درو ، رَبُّ النَّوْع درخـت تـاک ، رَبُ النَّوْع جنگـل، رَبُ النَّوْعِ حریـق و رَبُ النَّوْع دروازه بزرگ رُم و رَبُّ النَّوْع آتشکده مِلّی را نام برد.(۱)

خلاـصه این که بشـر در گذشـته بـا انواع خرافـات دست به گریبـان بوده است ، همان طور که الآن هم خرافات بسـیاری از آن عصر به یادگار مانده است .

درعصـر نزول قرآن نیز بت های متعدّد موردپرسـتش و سـتایش قرار داشـته و شاید همه یا قسـمتی از آن ها جانشـین رَبُّ النَّوْع پیشین بودند .

از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملاً ربّ خود قرار می دادند ،

ص:۲۴

۱- «تاریخ آلبرماله»، جلد ۱، فصل ۴، تاریخ رم.

چنـان که قرآن در نکوهش مردمی که اَحْبـار (دانشـمندان یهود) و رُهْبانـان (مردان و زنـان تـارک دنیـا) را اربـاب خود می دانستند ، می گوید :

« اِتَّخَذوُا اَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ اَرْبابا مِنْ دُونِ اللّهِ : آن ها اَحْبار و رُهْبان هایشان را ارباب به جای خدا می دانسـتند » (۳۱ / توبه) .

به هر حال از آن جا که این خرافات علاوه بر این که انسان را به انحطاط عقلی می کشانیـد ، مایه تفرقه و تشـتّت و پراکنـدگی است، پیامبران الهی به مبارزه شدیـد با آن برخاسـتند ، تا آن جاکه می بینیم بعد از بسم اللّه ، نخستین آیه ای که در قرآن نازل شـده ، در همین رابطه است ؛ « اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعـالَمینَ : همه سـتایش هـا مخصوص خداونـدی است که "ربّ" همه جهانیان است » .

و به این ترتیب قرآن خطّ سـرخی بر تمام رَبُّ النَّوْع ها می کشد و آن ها را به وادی عدم همان جا که جای اصـلیشان است می فرستد و گل های توحید و یگانگی و همبستگی و اتّحاد را به جای آن می نشاند.

۳ اَلرَّحْمنِ الرَّحیمِ

خداوندی که بخشنده و بخشایشگراست (و رحمت عام و خاصّش، همگان را فراگرفته است).

این دو صفت که از مهم ترین اوصاف الهی است، در نمازهای

روزانه ماحدّاقل ۳۰بارتکرارمی شونـد(دومرتبه در سوره حمـد و یک مرتبه در سوره بعـد از آن می خوانیم) و به این ترتیب ۶۰ مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستاییم .

این در حقیقت درسی است برای همه انسان ها که خود را درزنـدگی بیش ازهرچیز به این اخلاق الهی متخلّق کننـد. به علاوه اشاره ای است به این واقعیّت که ما اگر خود را عبد و بنده خدا می دانیم ، مبادا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود .

ایمان به رستاخیز ، دوّمین پایگاه

۴ مالِکِ یَوْمِ الدّینِ

خداوندی که مالک روزجزا است .

در این جا به دوّمین اصل مهمّ اسلام یعنی قیامت و رستاخیز توجّه می کند .

جزء اوّل (۳۱)

و به این ترتیب محور مبدأ و معاد که پایه هرگونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است ، در وجود انسان تکمیل می گردد .

بـدون شک مـالکیّت خداونـد در آن روز یک مالکیّت اعتباری،نظیر مالکیّت ما نسبت به آن چه در این جهان ملک ما است ،نمی باشد ، چراکه

این مالکیّت قراردادی است ، با تشریفات و اسنادی می آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان می رود ، ولی مالکیّت خدا نسبت به جهان هستی مالکیّت حقیقی است و آن پیوند و ارتباط خاصّ موجودات با خدا است که اگر یک لحظه از او بریده شوند ، نابود می شوند، همان گونه که اگر رابطه لامپ های برق با کارخانه اصلی بریده شود ، روشنایی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد .

نمونه ضعیفی از مالکیّت حقیقی را در خودمان نسبت به اعضاء پیکرمان می توانیم پیدا کنیم ، ما مالک چشم و گوش و قلب و اعصاب خویش هستیم ، نه به معنی مالکیّت اعتباری ، بلکه یک نوع مالکیّت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می گیرد .

(۳۲) سوره حَمد

در این جا این سؤال پیش می آیدکه ؛ مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به « مالک روز جزا » می کنیم ؟

پاسخ این سؤال با توجّه به یک نکته روشن می شود و آن این که ؛ مالکیّت خداوند ، گرچه شامل "هر دو جهان" می باشد ، اما بروز و ظهور این مالکیّت در قیامت بیشتر است ، چراکه در آن روز همه پیوندهای مادّی و مالکیّت های اعتباری بریده می شود و هیچ کس در آن جا چیزی از خود ندارد ، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد ، باز به فرمان خدا است ؛

ص:۲۷

« يَوْمَ لا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئا وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّهِ : روزی که هیچ کس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگری نیست و همه کارها به دست خدا است »(۱۹/اِنْفِطار) .

به تعبیر دیگر انسان در این دنیا گاه به کمک دیگری می شتابد ، با زبانش از او دفاع می کند ، با اموالش از او حمایت می کند ، با نفرات و قدرتش به کمکش برمی خیزد و گاه با طرح ها و نقشه های گوناگون ، او را زیرپوشش حمایت خود قرار می دهد .

جزء اوّل (۳۳)

ولی آن روز هیچ یک ازاین امور وجود ندارد و به همین دلیل هنگامی که از مردم سؤال شود: «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ: حکومت امروز از آن کیست » ؟ می گویند : «لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ: برای خداوند یگانه پیروز است » (۱۶ / مؤمن).

اعتقاد به روز رستاخیز و ایمان به آن دادگاه بزرگ که همه چیز در آن به طور دقیق مورد محاسبه قرار می گیرد ، اثر فوق العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می اندازد که از همه کار او باخبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا .

در حـدیثی از امـام سـجّاد می خوانیم : هنگـامی که به آیه « مالِکِ یَوْمِ الـدّینِ » می رسـید ، آن قـدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند .

اما کلمه «یَوْمِ الدّینِ» ، این تعبیر در تمام مواردی که در قرآن

استعمال شده ، به معنی قیامت آمده است چنان که در آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ سوره انفطار با صراحت به این معنی اشاره شده است (این تعبیر متجاوز از ده بار در قرآن مجید به همین معنی آمده است) .

و این که چرا آن روز ، روز دین معرفی شـده ، به خـاطر این است که آن روز ، روز جزا است و « دین » در لغت به معنی "جزا " می باشـد و روشن ترین برنـامه ای که در قیـامت اجرا می شود ، همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است ، در آن روز پرده از روی کارها کنار می رود و اعمال همه دقیقا مورد محاسبه قرار می گیرد و هرکس جزای عمل خویش را اعمّ ازخوب و بد می بیند .

در حدیثی از امام صادق می خوانیم که فرمود : « یَوْمِ الدّین، روز حساب است » .(۱)

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

انسان در پیشگاه خدا

جزء اوّل (۳۵)

۵ اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعینُ

(پروردگارا،)تنها تو رامی پرستیم و تنها ازتو یاری می جوییم.

این جا سرآغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا و در حقیقت لحن سخن از این جا عوض می شود ، زیرا آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاك او و اعتراف به روز قیامت بود.

امّا از این جا گویی « بنده » با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار ، خود را در حضوراو و در برابر ذات پاکش می بیند، او را مخاطب ساخته، نخست از عبودیّت خویش در برابر او و سپس از امدادها و کمك های او سخن می گوید .

تنها ذات اَللّه قابل اعتماد و ستایش است و لیاقت این را دارد که انسان او را تکیه گاه خود در همه چیز قرار دهد .

این تفکّر و اعتقاد ، انسان را از همه کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می دهد ، حتّی اگر به دنبال عالم اسباب می رود ، نیز به فرمان او است ، یعنی در لابلای اسباب ، قدرت خدا را که

(۳۶) سوره حَمد

« مُسَبِّبُ الاَْسْباب » است، مشاهده می کند .

این عقیده آن قدر روح انسان را وسیع و افق فکر او را

بالا می برد که به بی نهایت و ابدیّت می پیوندد و از محیط های محدود آزاد و رها می سازد.

فردگرایی و انزواطلبی مردود است

ذکر صیغه جمع در « نَعْبُدُ » و « نَسْتَعِينُ » و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است ، نشان می دهد که اساس عبادت مخصوصا نماز بر پایه جمع و جماعت است ، حتّی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز برمی خیزد ، باید خود را میان جمع و جماعت ببیند ، تا چه رسد به سایر کارهای زندگیش .

به این ترتیب هرگونه فردگرایی ، تک روی ، انزواطلبی و مانند این ها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می شود .

مخصوصا نماز ، از اذان و اقامه که دعوت به اجتماع برای نماز است ، گرفته (حَيَّ عَلَى الصَّلوةِ : بشتاب به سوی نماز ...) تا سوره

جزء اوّل (۳۷)

حمد که آغازگر نماز است ، « اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ » که پایان آن است ، همه دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد ، یعنی باید به صورت جماعت انجام شود ، درست است که نماز فُرادی نیز در اسلام صحیح است، اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوّم را دارد .

ص:۳۱

پیمودن صراط مستقیم

۶ اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ

ما را به راه راست هدایت فرما؛

«صراط مستقیم» که همان آیین حقّ است، مراتب ودرجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند ، هر مقدار از این درجات را انسان طیّ نماید ، باز درجات بالاتر و والاتری وجود دارد که انسان باایمان باید از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدایت کند .

در این جا این سؤال معروف مطرح می شود که ؛ چرا ما همواره

(۳۸) سوره حَمد

درخواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می کنیم، مگر ما گمراهیم؟

وانگهی به فرض که این سخن از ما زیبنده باشد، از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند ، چه معنی دارد ؟

درپاسخ این ایرادمی گوییم: اولاً همان طورکه اشاره شد، انسان درمسیرهدایت هرلحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می رود ، به همین دلیل بایدخودرادراختیارپروردگاربگذارد و تقاضاکندکه اورادر راه راست ثابت نگه دارد .

ما نباید فراموش کنیم که وجود و هستی و تمام مواهب الهی ، لحظه به لحظه از آن مبدأ بزرگ به ما می رسد .

مَثَل ما و همه موجودات (از یک نظر) مَثَل لامپ های برق است،اگر می بینیم نور لامپ، متّصل و یکنواخت پخش می شود ، به خاطر آن است که لحظه به لحظه نیرو از منبع برق به او می رسد ، منبع برق هر لحظه نور جدیدی تولید می کند و به وسیله سیم های ارتباطی به لامپ تحویل می گردد .

هستی ما نیز همانند نور این لامپ ها است ، گرچه به صورت یک وجود ممتد جلوه گر است ، ولی در حقیقت لحظه به لحظه وجود تازه ای از منبع هستی آفریدگار فیّاض ، به ما می رسد .

بنابراین همان گونه که هر لحظه وجود تازه ای به ما می رسد ، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم ، بدیهی است اگر موانعی در سیم های معنوی ارتباطی ما با خدا ایجاد شود ، کژی ها ، ظلم ها، ناپاکی ها و ... پیوند ما را از آن منبع هدایت قطع می کند و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد .

ما از خدا طلب می کنیم که این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم .

ثانیا هدایت ، همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجا مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد .

این را نیز می دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود .

بنابراین جای تعجّب نیست که حتّی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت « صراط مستقیم » کنند ، چه این که کمال مطلق تنها خدا است و همه بدون استثناء در مسیر تکاملند ، چه مانع دارد که آن ها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند ؟

مگر خود پیامبر صلی الله علیه و آله نمی فرمود : « رَبِّ زِدْنی عِلْما : خدایا علم (و هدایت) مرا بیشتر کن » .

از این جا پاسخ سؤالی که مربوط به درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان است ، نیز روشن می شود که این درود و صلوات در حقیقت تقاضای مقام بالاتر و والاتر برای آن بزرگواران است .

برای روشن شدن آن چه که گفتیم ، به دو حدیث زیر توجه فرمایید ؛

امیر مؤمنان علی در تفسیر جمله « اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ » می فرماید : « یعنی خداوندا توفیقاتی را که در گذشته بر ما

ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم ، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز تورا اطاعت کنیم » .(۱)

امام صادق می فرماید : « یعنی خداوندا ما را بر راهی که به محبّت تو می رسد و به بهشت واصل می گردد و مانع از پیروی هوس های کُشَنْده و آراء انحرافی و هلاک کننده است ، ثابت بدار » (۲)

صراط مستقیم چیست ؟

آن گونه که از بررسی آیات قرآن مجید برمی آید ، « صراط مستقیم » همان آیین خداپرستی و دین حقّ و پای بند بودن به دستورات خدا است ، چنان که درآیه ۱۶۱ سوره انعام می خوانیم: « قُلْ اِنَّنی هَدانی رَبّی اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ دینا قِیَما مِلَّهَ اِبْراهیمَ حَنیفا وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ : بگو خداوند مرا به صراط مستقیم هدایت کرده ،

به دین استوار ، آیین ابراهیم که هرگز به خدا شرک نورزید » .

در این جا « دین ثابت و پابرجا و آیین توحیدی ابراهیم و نفی هرگونه شرک » به عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می کند .

۱- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .
۲- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

اما در آیات ۶۰ و ۶۱ سوره یس چنین می خوانیم : « اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یـا بَنی ادَمَ اَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ وَ اَنِ اعْبُدُونی هـذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ : ای فرزندان آدم مگر با شـما پیمان نبسـتم که شـیطان را پرسـتش نکنید (به دسـتورات او عمل ننمایید) و مرا پرستش کنید، این همان صراط مستقیم است ».

در این جا به جنبه های عملی آیین حقّ اشاره شده که نفی هر گونه کار شیطانی و عمل انحرافی است .

و به گفته قرآن در آیه ۱۰۱ سوره آل عمران راه رسیدن به صراط مستقیم ، پیوند و ارتباط با خدا است (وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ) .

جزء اوّل (۴۳)

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسـد که راه مسـتقیم همیشه یک راه بیشتر نیست ، زیرا میان دو نقطه ، تنها یک خط مسـتقیم وجود دارد که نزدیک ترین راه را تشکیل می دهد .

بنابراین اگر قرآن می گوید : صـراط مسـتقیم ، همان دین و آیین الهی در جنبه های عقیدتی و عملی است ، به این دلیل اسـت که نزدیک ترین راه ارتباط با خدا همان است .

و به همین دلیل است که دین واقعی، یک دین بیشتر نیست؛ « اِنَّ الـدّینَ عِنْدَ اللّهِ الْاِسْـلامُ: دین درنزد خدا اسـلام است » (۱۹ / آل عمران).

از امام صادق می خوانیم که در تفسیر آیه « اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم » فرمود : « الطَّریقَ وَ مَعْرِفَهَ الْاِمامِ : منظور راه و شناخت امام است » .(۱) و نیز درحدیث دیگری بازاز همان امام نقل شده:

(۴۴) سوره حَمد

« وَ اللّهِ نَحْنُ الصِّراطُ الْمُسْتَقیمُ : به خدا سوگند ماییم صراط مستقیم » .(۲)

درحدیث دیگری باز ازهمان امام می خوانیم که فرمود: «صـراط مستقیم، امیرمؤمنان علیّ است».(۳) مسلّم است که پیامبر صلی الله علیه و آله و علیّ و ائمّه اهل بیت علیهم السـلام همه به همان آیین توحیـدی خـدا دعوت می کردند ، دعوتی که جنبه های اعتقادی و عملی را دربرمی گرفت .

۱- « نور الثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۰ .

۲- « نور الثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۰ .

۳- « نور الثقلین »، جلد ۱، صفحه ۲۱ .

دوخط انحرافی

۷ صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لاَ الضّالّینَ

جزء اوّل (۴۵)

راه کسانی که آن هارا مشمول نعمت خود ساختی، نه راه کسانی که بر آن ها غضب کرده ای و نه گمراهان.

این آیه درحقیقت تفسیر روشنی است برای «صراط مستقیم» که درآیه قبل خواندیم ، می گوید : مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنـان را مشـمول انواع نعمت هـای خود قرار دادی (نعمت هـدایت ، نعمت توفیق، نعمت رهبری مردان حقّ و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) نه آن ها که بر اثر اعمال زشت و انحراف عقیده غضب تو دامن گیرشان شد و نه آن ها که جاده حق را رها کرده و در بی راهه ها گمراه و سـر گردان شده اند. درواقع چون ما آشـنایی کامل به راه و رسم هدایت نداریم ، خدا به مـا دسـتور می دهـد که در این آیه طریق و خـط پیـامبران و نیکوکـاران و آن هـا که مشـمول نعمت و الطاف او شـده انـد ، را بخواهیم. و نیز به ما هشدار می دهد که در برابر شـما همیشه دو خط انحرافی قرار دارد، خط « مَغضُوبِ عَلَیهِم » و خط « ضالّین » که به زودی با تفسیر این دو آشنا خواهیم شد .

« اَلَّذینَ اَنعَمتَ عَلَیهِم » چه کسانی هستند ؟

آیه ۶۹ سوره نساء این گروه را تفسیر کرده است : « وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَاوُلئِکَ مَعَ الَّذینَ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحینَ وَ حَسُنَ اوُلئِکَ رَفیقا : کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند ، خدا آن ها را با کسانی قرار می دهد که مشمول نعمت خود ساخته ، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح ، اینان رفیقان خوبی هستند » .

همان گونه که ملاحظه می کنیم ، این آیه افراد مورد رحمت خدا را چهار گروه معرفی می کند ؛ پیامبران ، صدّیقین ، شُهَداء و صالِحین .

این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و مترقّی و مؤمن ، نخست باید رهبران حقّ و انبیاء وارد میدان شوند. و به دنبال آن ها، مبلّغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است، تا اهداف پیامبران را از این

طریق در همه جا گسترش دهند. به دنبال این دوران سازندگی فکری، طبیعتا عناصر آلوده وآن ها که مانع راه حقّند ، سر بردارند ، جمعی باید در مقابل آن ها قیام کنند و عده ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت

توحید آبیاری گردد. در مرحله چهارم محصول این کوشش ها و تلاش ها به وجود آمدن « صالحان » است ، اجتماعی پاک و شایسته و آکنده از معنویّت .

بنابراین ما در سوره حمد در شبانه روز پی درپی از خدا می خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم ؛ خط انبیاء ، خط صدّیقین ، خط شهدا و خط صالحین و روشن است که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط ، انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را اداء نماییم .

« مَغضوبِ عَلَیهِم » و « ضالّین » چه کسانی هستند ؟

جداکردن این دو ازهم در آیات فوق نشان می دهد که هر کدام اشاره به گروه مشخصی است.

در این که فرق میان این دو چیست ، باید گفت : از موارد استعمال

این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که « مغضوب علیهم » مرحله ای سخت تر و بدتر از « ضالّین » است و به تعبیر دیگر « ضالّین » گمراهان عادی هستند و « مغضوب علیهم » ، گمراهان لجوج و یا منافق و به همین دلیل در بسیاری از موارد ، غضب و لعن خداوند در مورد آن ها ذکر شده است .

در آیه ۱۰۶ سوره نحل می خوانیم : « وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ

صَدرا فَعَلَيهِم غَضَبٌ مِنَ اللّهِ : آن هایی که سینه خود را برای کفر گسترده ساختند ، غضب پروردگار بر آن ها است » .

و در آیه ۶ سوره فتح آمده است : « خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک و آن ها را که درباره خدا گمان بد می برند ، مورد غضب خویش قرار می دهد و آن ها را لعن می کند و از رحمت خویش دور می سازد و جهنّم را برای آنان آماده ساخته است ». به هر حال « مغضوب علیهم » آن ها هستند که علاوه بر کفر ، راه لجاجت و عناد و دشمنی با حق را می پیمایند و حتّی از اذیّت و آزار رهبران الهی و پیامبران در

صورت امکان فروگذار نمی کنند . آیه ۱۱۲ سوره آل عمران می گوید : « غضب خداوند شامل حال آن ها (یهود) شد چراکه به خدا کفر می ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحقّ می کشتند » .

پایان سوره حمد

سوره بقره

این چنین خدایی را بپرستید

۲۱ یا اَیُّهَا النّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ

ای مردم، پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و پیشینیان را آفرید ، تا پرهیزکار شوید .

خطاب « یا اَیُّهَا النّاسُ » (ای مردم) که در قرآن ، حدود بیست بار تکرارشده و یک خطاب جامع و عمومی است ، نشان می دهد که قرآن مخصوص نژاد و قبیله و طایفه و قشر خاصّی نیست ، بلکه همگان را در این دعوت عامّ شرکت می دهد ، همه را دعوت به پرستش خدای یگانه و مبارزه با هرگونه شرک و انحراف از خط توحید می کند .

برای برانگیختن حسّ شکرگزاری مردم و جذب آن ها به عبادت پروردگار ، از مهمّ ترین نعمت شروع می کند که نعمت خلقت و آفرینش

جزء اوّل (۵۱)

همه انسان ها است ، نعمتی که هم نشانه قدرت خدا است و هم علم و حکمت او و هم رحمت عامّ و خاصّ ش ، چراکه در خلقت انسان این گل سرسبد هستی ، نشانه های علم و قدرت بی پایان خدا و

نعمت های گسترده اش کاملاً به چشم می خورد .

آن هاکه دربرابر خدا خاضع نیستند و او را پرستش نمی کنند ، غالبا به خاطر این است که در آفرینش خویش و پیشینیان نمی اندیشند و به این نکته توجّه ندارند که این آفرینش بزرگ را نمی توان به عوامل کور و کر طبیعی نسبت داد و این نعمت های حساب شده و بی نظیر راکه در جسم و جان انسان ، نمایان است ، نمی توان از غیر مبدأ علم و قدرت بی پایانی دانست .

بنابراین یادآوری این نعمت ها ، هم دلیلی است بر خداشناسی و هم محرّکی است برای شکرگزاری و پرستش .

نتیجه این پرستش ، تقوا و پرهیزکاری است (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) .

(۵۲) سوره بَقَره

بنابراین عبادت ها و نیایش های ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید ، همان گونه که ترک آن ها چیزی از عظمت مقام او نمی کاهد ، این عبادت هاکلاس های تربیت برای آموزش تقوااست،تقوا همان احساس مسؤولیّت و خودجوشی درونی که معیار ارزش انسان و میزان سنجش شخصیّت اواست.

نعمت زمین و آسمان

۲۲ اَلَّذی جَعَلَ لَکُمُ الأَرْضَ فِراشا وَ السَّماءَ بِناءً وَاَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقا لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوالِلّهِ اَنْداداوَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

آن کس که زمین را بستر شما قرار داد و آسمان (جوّ زمین) را همچون سقفی بر بالای سر شما و از آسمان آبی فروفرستاد و به وسیله آن ، میوه ها را پرورش داد تا روزی شما باشد ، بنابراین برای خداشریک هایی قرار ندهید، در

حالی که می دانید (هیچ یک از این شرکاء و بتان ، نه شما را آفریده اند و نه شمارا روزی می دهند) .

« اَنْداد » جمع « نِدّ » به معنی شریک و شبیه است ، بدیهی است این شباهت و شرکت در پندار بت پرستان وجود داشته ، نه این که یک امر واقعی باشد .

یا به تعبیر دقیق تر، چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید، « نِدّ » و « نَدید » به معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات ، شریک و شبیه چیز دیگری باشد ، بنابراین به نوع خاصّی از مماثلت و همانندی گفته می شود ، یعنی همانند در گوهر ذات .

زمین این مرکب راهواری که شما را بر پشت خود سوار کرده و با سرعت سرسام آوری در این فضا به حرکات مختلف خود ادامه می دهد ، بی آن که کمترین لرزشی بر وجود شما وارد کند ، یکی از نعمت های بزرگ او است .

نیروی جاذبه اش که به شما اجازه حرکت و استراحت و ساختن

(۵۴) سوره بَقَره

خانه و لانه و تهیه باغ ها و زراعت ها و انواع وسائل زندگی می دهد ، نعمت دیگری است ، هیچ فکر کرده اید که اگر جاذبه زمین نبود ، در یک چشم برهم زدن ، همه ما و همه خانه های وسائل زندگیمان ، بر اثر حرکت دورانی زمین به فضا پرتاب و در فضا سرگردان می شد .

تعبیر به « فِراش » (بستر استراحت) چه تعبیر زیبایی است ، « فِراش » ، نه تنها مفهوم آرامش و آسودگی خاطر و استراحت را دربردارد ، بلکه گرم و نرم بودن و در حد اعتدال قرار داشتن ، نیز در مفهوم آن افتاده است .

جالب این که چهارمین پیشوای شیعیان جهان ، امام سجّاد ، علیّ بن الحسین در بیان شیوایش این حقیقت را در تفسیر همین آیه تشریح فرموده است :

« خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما ،

آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید و زیاد سرد نیافرید ، تا منجمد شوید ، آن را آن قدر معطر و زننده قرار نداد تا بوی تند آن

به مغز شما آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما گردد ، آن را همچون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سفت و محکم نیافرید تا بتوانید در آن خانه و مسکن بسازید و مردگان را (که وجودشان در سطح زمین مایه هزارگونه ناراحتی است) در آن دفن کنید ، آری خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد » .(۱)

کلمه « بِناء » با توجه به کلمه « عَلَیْکُمْ » بیانگر آن است که آسمان بر بالای سر شما بنا شده است ، طبعا همچون سقف ، این معنی به صورت صریح تری در جای دیگر قرآن آمده است ؛ « وَ جَعَلْنَا السَّماءَ سَقْفا مَحْفُوظا : ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم » (۳۲ / انبیاء) .

کلمه « سَماء » در قرآن به معانی مختلفی آمده است ، که قدر مشترک همه آن ها چیزی است که در جهت فوق قرار گرفته است ،

۱- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۴۱ .

یکی از آن ها که در این آیه به آن اشاره شده است، همان "جوّ زمین" است ، یعنی قشر هوای متراکمی که دور تا دور کره زمین را پوشانده و طبق نظریه دانشمندان ضخامت آن، چند صد کیلومتر است .

(۵۶) سوره بَقَره

اگر به نقش اساسی و حیاتی این قشر ضخیم هوا که زمین را از هر سو احاطه کرده است ، بیندیشیم ، خواهیم دانست که تا چه حدّ این سقف ، محکم و برای حفاظت انسان ها مؤثّر است .

این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین ، اطراف ما را احاطه کرده ، در عین این که مانع از تابش نور آفتاب این اشعّه حیاتبخش و زندگی آفرین نیست ، به قدری محکم و مقاوم است که از یک سدّ پولادین که چندین متر ضخامت داشته باشد ، نیز محکم تر است .

اگر این سقف نبود ، زمین دائما در معرض رگبار سنگ های پراکنده آسمانی بود و عملاً آرامش از مردم جهان سلب می شد ، ولی این قشر فشرده تقریبا تمام سنگ های آسمانی را قبل از سقوط به سطح زمین می سوزاند و نابود می کند و تنها تعداد بسیار کمی می توانند از آن عبور کرده و به عنوان یک زنگ خطر برای زمینیان به گوشه ای پرتاب شوند و این تعداد کم ، هرگز نتوانسته است آرامش را برهم زند .

از جمله شواهـدی که نشان می دهـد یکی از معانی آسـمان همین "جوّ زمین" است، حـدیثی می باشدکه ازپیشوای بزرگ ما، امام صادق درباره رنگ آسـمان ، نقل شده ، آن جا که به مُفَضَّل می فرماید : « ای مفضّل ، در رنگ آسـمان بیندیش که خدا آن را این چنین آبی آفریـده که موافق ترین رنگ ها برای چشم انسان است و حتی نظرکردن به آن، دیده را تقویت می کند » (۱)

امروز این را همه می دانیم که رنـگ آبی آسـمان چیزی جز رنـگ هوای متراکم شـده اطراف زمین نیست ، بنـابراین منظور از آسمان ، در این حدیث، همان "جوّ زمین" است .

جمله « وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً » بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که منظور از « سَـماء » در این جا ، همان جوّ زمین است ، زیرا می دانیم باران از ابرها و ابرها از تراکم بخارهایی که در جوّ زمین پراکنده اند ، به وجود می آیند .

امام سجّاد علیّ بن الحسین در تفسیر این آیه راجع به نزول باران از آسمان ، بیان جالبی فرموده که ذیلاً می خوانید :

۱- « توحید مُفَضَّل » .

« خداونـد بـاران را از آسـمان نازل می کنـد تا به تمام قلّه های کوه ها ، تپه ها ، گودال ها و خلاصه تمام نقاط مرتفع و هموار برسـد (و همگی بدون اسـتثناء سـیراب گردند) و آن را دانه دانه و نرم و پی درپی گاهی به صورت دانه های درشت و گاهی قطره هـای کوچـک تر قرار داد ، تـا کاملاًـ در زمین فرورود و سـیراب گردد و آن را به صورت سـیلابی نفرسـتاد تا زمین ها و درختان و مزارع و میوه های شما را بشوید و ویران کند » .

قرآن سپس به انواع میوه هایی که از برکت باران و روزی هایی که

نصـیب انسان ها می شود ، اشاره کرده ، چنین می گوید : « خداوند به وسـیله باران ، میوه هایی را به عنوان روزی شما از زمین خارج ساخت » (فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقا لَکُمْ) .

این برنـامه الهی که از یـک سو رحمت وسـیع و گسترده خـدا را بر همه بنـدگان مشـخّص می کنـد و از سوی دیگر ، بیـان گر قـدرت او است که چگونه از آب بی رنگ صـدهزاران رنگ از میوه ها و دانه های غـذایی با خواصّ متفاوت برای انسان ها و همچنین جان داران دیگر ، آفریده ، یکی از زنده ترین دلایل وجود او است ، لذا بلافاصـله می افزاید : « اکنون که چنین است ، برای خدا شریک هایی قرار ندهید ، در حالی که می دانید » (فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ اَنْدادا وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) .

آری همه شما می دانید که این بت ها و شرکای ساختگی ، نه شما را آفریده اند و نه روزی می دهند و نه کمترین مواهب شماازناحیه آن ها است، پس چگونه آن ها را شبیه خدا می دانید ؟

بت پرستی در شکل های مختلف

(۶۰) سوره بَقَره

در این جا توجّه به این حقیقت لازم است که قرارداد شریک برای خدا ، تنها منحصر به ساختن بت های سنگی و چوبی و یا از آن فراتر ، انسانی همچون مسیح را یکی از خدایان سه گانه دانستن ، نیست ، بلکه معنی وسیعی دارد ، صورت های مخفی تر و پنهان تر را نیز شامل می شود ، به طور کلّی هرچه را در ردیف خدا در زندگی مؤثّر دانستن ، یک نوع شرک است .

در حدیثی می خوانیم که مردی در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : « ما شاءَ اللّهُ وَ شِئْتَ : هرچه خدا بخواهد و تو بخواهی»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَجَعَلْتَنی لِلّهِ نِدّا: مرا شریک خدا و هم ردیف او قرار دادی»؟

در تعبیرات عامیانه روزمّره نیز بسیار می گویند : « اوّل خدا ، دوّم تو » ، باید قبول کرد که این گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحّد کامل نیست .

در روایتی درتفسیر آیه ۱۰۶ سوره یوسف؛ « وَ مایُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ

ص:۵۰

بِاللّهِ اِلّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ » از امام صادق می خوانیم که فرمود:

« (این اشاره به شرک خفیّ است) ، مانند این که انسان به دیگری بگوید: اگر تو نبودی، من نابود شده بودم یا زندگانیم بر باد می رفت » .(۱)

قرآن ، معجزه جاویدان

۲۳ وَ اِنْ كُنْتُمْ فی رَيْبٍ مِمّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ اِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ

اگر درباره آن چه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم ، شک و تردید دارید ، (لااقلّ) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بر این کار دعوت کنید ، اگر راست می گویید .

کلمه « شُهَداء » در این جا اشاره به گواهانی است که آن ها را در نفی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله کمک می کردند و جمله « مِنْ دُونِ اللّهِ »

اشاره به این است که حتّی اگر همه انسان ها جز « اَللّه » دست به دست هم بدهند ، برای این که یک سوره همانند سوره های قرآن بیاورند ،

۱- « سَفینَهُ الْبِحار » ، جلد ۱ ، صفحه ۶۹۷ .

قادر نخواهند بود .

به این ترتیب قرآن همه منکران را به مبارزه با قرآن و یک سوره مانند آن دعوت می کند تا عجز آن ها ، دلیل روشنی باشد بر اصالت این وحی آسمانی در رسالت الهی آورنده آن.

مثال های قرآنی

۲۵ وَ بَشِّرِ الَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ اَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَاالْاَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقا قالُوا هذَا الَّذی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ اُتُوا بِهِ مُتَشابِهاوَلَهُمْ فیهااَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فیها خالِدُونَ

به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند ، بشارت ده که باغ هایی از بهشت برای آن ها است که نهرها از زیر درختانش جاری است ، هر زمان که میوه ای

جزء اوّل (۶۳)

از آن به آن ها داده شود ، می گویند : این همان است که قبلاً به ما روزی داده شده بود (ولی چه قدر این ها از آن ها بهتر و عالی تر است) و میوه هایی که برای آن ها می آورند ، همه(از نظر خوبی و زیبایی)یکسانند و برای آن ها همسرانی پاک و پاکیزه است و جاودانه در آن خواهند بود .

ص:۵۲

۲۶ اِنَّ اللّهَ لا ـ یَسْ ـ تَحْیی اَنْ یَضْ ـ رِبَ مَثَلًا ما بَعُوضَهً فَما فَوْقَها فَاَمَّا الَّذینَ امَنُوا فَیَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ اَمَّا الَّذینَ کَفَرُوا فَیَقُولُونَ ماذا اَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلًا یُضِلُّ بِهِ کَثیرا وَ یَهْدی بِهِ کَثیرا وَ ما یُضِلُّ بِهِ اِلَّا الْفاسِقینَ

خداوند از این که مثال (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشّه و حتّی بالاتر از آن بزند، شرم نمی کند ، (در این میان) آن هاکه ایمان آورده اند ، می دانند حقیقتی است از طرف پروردگارشان و اما آن ها که راه کفر را پیموده اند ، (این

موضوع را بهانه کرده) و می گوینـد : منظور خداونـد از این مَثَل چه بوده است ؟ (آری) خـدا جمع زیادی را با آن گمراه و عدّه کثیری را هدایت می کند ، ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد .

مثـال، بایـد موافق مقصود باشـد و به تعبیر دیگر مثال، وسـیله ای است برای تجسّم حقیقت، گاهی که گوینـده در مقام تحقیر و بیـان ضـعف مـدّعیان است ، بلاـغت سـخن ایجـاب می کنـد که برای نشان دادن ضـعف آن ها ، موجود ضـعیفی را برای مثال انتخاب کند .

ص:۵۳

مثلاً در آیه ۷۳ سوره حج می خوانیم : « اِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبابا وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ اِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئا لا یَسْتَنْقِذوُهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ : آن ها که مورد پرستش شما هستند ، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند ، اگرچه دست به دست هم بدهند ، حتی اگر مگس ، چیزی از آن ها برباید ، آن ها قدرت پس گرفتن آن را ندارند، هم طلب کننده ضعیف است و هم طلب شونده » .

ملاحظه می کنید در این جا هیچ مثالی بهتر از مگس یا مانند آن نیست تا ضعف و ناتوانی آن ها را مجسّم کند. و نیز در آیه ۴۱ سوره عنکبوت وقتی که می خواهد ناتوانی بت پرستان را در تکیه گاه هایی که برای خود انتخاب کرده اند ، مجسّم سازد ، آن ها را تشبیه به عنکبوتی می کند که آن لانه سست را برای خود انتخاب کرده است که سست ترین خانه ها در جهان ، خانه عنکبوت است (مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذوُا مِنْ دُونِ اللّهِ اَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتا وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ) .

مسلّما اگر در این گونه موارد به جای این مثال های کوچک ، مثال های بزرگی از آفرینش کواکب و آسمان های پهناور قرار داده شود، بسیار نامناسب خواهد بود و هرگز با اصول

فصاحت و بلاغت ، سازگار نیست .

این جا است که خداوند می فرماید: ما ابا نداریم از این که مثال به پشّه بزنیم و یا بالاتر از آن ، تا حقایق عقلانی را در لباس مثال های حسّی بریزیم و در اختیار بندگان قرار دهیم .

(۶۶) سوره بَقَره

خلاصه این که هدف ، رساندن مطلب است ، مثال ها نیز باید قبایی باشد درست متناسب قامت مطالب .

در این که منظور از « فَما فَوْقَها » (پشه یا بالاتر از آن) چیست ، باید گفت : منظور ، « بالاتر از آن در کوچکی » است ، زیرا مقام ، مقام بیان کوچکی مثال است و برتری نیز از این نظر می باشد ، این درست به آن می ماند که گاه به کسی بگوییم : تو چرا برای یک تومان این همه زحمت می کشید، شرم نمی کنی ، او می گوید : شرمی ندارد من برای بالاتر از آن هم زحمت می کشم، حتّی برای یک ریال.

اهمیّت مثال در بیان حقایق

مثال های مناسب ، نقش فوق العاده حسّاس و غیرقابل انکاری برای روشن ساختن حقایق و دلنشین کردن مطالب مختلف دارد؛

گاه می شود ذکر یک مثال مناسب آن چنان راه را نزدیک و میان بر می کند که زحمت استدلالات

فلسفی زیادی را از دوش گوینده و شنونده برمی دارد .

و مهم تر این که برای تعمیم و گسترش مطالب پیچیده علمی در سطح عموم ، راهی جز استفاده از مثال های مناسب نیست .

نقش مثال را در خاموش کردن افراد لجوج و بهانه گیر نیز نمی توان انکار کرد .

و به هر حال تشبیه « معقول » به « محسوس » ، یکی از طرق مؤثّر تفهیم مسائل عقلی است .

روی همین جهات در قرآن به مثال های زیادی برخورد می کنیم که هریک ازدیگری جالب تر و شیرین تر و مؤثّرتر است ، چراکه قرآن ، کتابی است برای همه انسان ها در هر سطح و هر پایه ای از تفکّر و معلومات ، کتابی است در نهایت فصاحت و بلاغت .

در زمینه نقش مثال در زندگی انسان ها، در «تفسیر نمونه»، جلد ۱۰، صفحه ۱۷۲ ، ذیل آیه ۱۷ سوره رعد بحث مشروحی آمده است .

چرا قرآن به پشّه مثال زده است ؟

(۶۸) سوره بَقَره

گرچه بهانه جویان ، خردی و کوچکی پشّه یا مگس را وسیله استهزاء و ایراد به آیات قرآن قرار داده بودند ، اما اگر آن ها کمی انصاف و درک و شعور می داشتند و در ساختمان این حیوان بسیار

کوچک می اندیشیدند ، می فهمیدند که یک دنیا دقت و ظرافت در ساختمان آن به کاررفته که عقل در آن حیران می ماند .

امام صادق در مورد آفرینش این حیوان کوچک می فرماید : « خداوند به پشه مثال زده است، با این که از نظر جسم بسیار کوچک است ، ولی از نظر ساختمان، همان دستگاه هایی را دارد که بزرگ ترین حیوانات (خشکی) یعنی فیل ، دارا است و علاوه بر آن دو عضو دیگر (شاخک ها و بال ها) در پشه است که فیل فاقد آن است » ، خداوند می خواهد با این مثال ظرافت آفرینش را برای مؤمنان بیان کند ، تفکّر درباره این موجود ظاهرا ضعیف که خدا آن را شبیه فیل آفریده است ، انسان را متوجّه عظمت آفریدگار می سازد .

مخصوصا خرطومش همانند خرطوم فیل ، توخالی است و با نیروی مخصوصی خون را به خود جذب می کند ، این لوله ظریف ترین سرنگ های دنیا است و سوراخ درون آن، فوق العاده باریک است .

جزء اوّل (۶۹)

خدا نیروی جذب و دفع و هضم و همچنین دست و پا و گوش مناسب به او داده ، بال هایی به او مرحمت کرده تا در طلب غذا پرواز کند ، این بال ها آن چنان به سرعت بالا و پایین می شود که حرکت آن با چشم قابل رؤیت نیست ، این حشره به قدری حسّاس است که به مجرد

ص:۵۷

تکان خوردن چیزی ، احساس خطر می کند و به سرعت خود را از منطقه خطر دور می سازد و عجیب این است که در عین ناتوانی ، بزرگ ترین حیوانات را عاجز می کند .

امیر مؤمنان علی در « نهج البلاغه » ، بیان عجیبی در این زمینه دارد : « اگر همه موجودات زنده جهان ... جمع شوند و دست به دست هم بدهند ، هرگز توانایی بر ایجاد پشه ای ندارند ، بلکه عقول آن ها در راه یافتن به اسرار آفرینش این حیوان ، متحیر می ماند و نیروهایشان ناتوان و خسته می شود و پایان می گیرد وسرانجام پس از تلاش، شکست خورده،

(۷۰) سوره بَقَره

اعتراف می نمایند که در برابر آفرینش پشّه ای درمانده اند و به عجز خود اقرار می نمایند و حتی به ناتوانیشان از نابود ساختن آن » .(۱)

۳۴ وَ اِذْقُلْنالِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوالِادَمَ فَسَجَدُوا اِلّااِبْلیسَ اَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرینَ

و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید ، همگی سجده کردند جز شیطان که سر باز زد و تکبّر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبّر) از کافران شد .

ص:۵۸

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۸۶ .

آدم در بهشت

گرچه در آغاز چنین به نظر می آید که مسأله سجده بر آدم ، بعد از آزمایش فرشتگان و تعلیم اسماء بوده ، ولی دقّت در آیات دیگر قرآن نشان می دهد که این موضوع بلافاصله بعداز آفرینش انسان و تکامل خلقت او و قبل از آزمایش فرشتگان بوده است. در آیه ۲۹ سوره حجر

جزء اوّل (۷۱)

می خوانیم : « فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحى فَقَعُوا لَهُ ساجِدينَ: هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روح خودم (روح شایسته ای که مخلوق من بود) در آن دمیدم، برای او سجده کنید ».

گواه دیگر این موضوع این است که اگر دستور سجده بعد از روشن شدن مقام آدم بود ، چندان افتخاری برای ملائکه محسوب نمی شد ، زیرا در آن هنگام مقام آدم بر همه آشکار شده بود .

آیه فوق سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام او است که پس از تکمیل خلقتش ، تمام فرشتگان مأمور می شوند در برابر این آفرینش بزرگ ، سر تعظیم فرود آورند ، به راستی کسی که لایق مقام خلافت الهی و نمایندگی او در زمین است و استعداد آن همه تکامل و پرورش فرزندان بزرگی همچون پیامبران به خصوص پیامبر

ص:۵۹

اسلام صلی الله علیه و آله و جانشینانش را دارد ، شایسته هر نوع احترامی است .

ما در برابر انسانی که چند فرمول علمی را می داند ، چه اندازه کرنش می کنیم ، پس چگونه است حال نخستین انسان با آن معلومات سرشار ازجهان هستی .

چرا ابلیس مخالفت کرد ؟

می دانیم « شیطان » اسم جنس است و شامل نخستین شیطان و همه شیطان ها می شود ولی «ابلیس» اسم خاص است و اشاره به همان شیطانی است که اغواگر آدم شد ، او طبق صریح آیات قرآن از جنس فرشتگان نبود ، بلکه در صف آن ها قرار داشت ، او از طایفه جنّ بود که مخلوق مادّی است ، در آیه ۵۰ سوره کهف می خوانیم : « فَسَجَدُوا اِلاّـ اِبْلیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ: همگی سجده کردند جز ابلیس که از طایفه جنّ بود » .

انگیزه او در این مخالفت ، کبر و غرور و تعصّب خاصّی بود که بر فکر او چیره شد ، او چنین می پنداشت که از آدم برتر است و نمی بایست دستور سجده بر آدم به اوداده شود، بلکه او باید مسجود باشد و آدم بر او سجده کند که شرح این معنی در ذیل آیه ۱۲ سوره

اعراف خواهد آمد (« تفسیرنمونه » ، جلد ۶ ، صفحه ۹۸ به بعد) .

و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرد ، نه تنها عملاًـ عصیان کرد ، از نظر اعتقاد نیز معترض بود و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی ، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد و آتش به خرمن هستی او افکند و کبر و غرور از این آثار بسیار دارد.

تعبیر « کانَ مِنَ الْکافِرینَ » نشان می دهد که او قبل از این فرمان نیز حساب خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا کرده بود و در سر فکر استکبار می پروراند و شاید به خود می گفت : اگر دستور خضوع و سجده به من داده شود ، قطعا اطاعت نخواهم کرد ، ممکن است جمله « ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ » آن چه را کتمان می کردید ، اشاره ای به این معنی باشد ، در حدیثی که در تفسیر قمی از امام عسکری نقل شده ، نیز همین معنی آمده است (۱)

(۷۴) سوره بَقَره

آیا سجده برای خدا بود یا برای آدم ؟

شکّ نیست که سجده به معنی پرستش برای خدا است، چراکه در جهان هیچ معبودی جز خدا نیست و معنی توحید عبادت ، همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم .

۱- « المیزان »، جلد ۱ ، صفحه ۱۲۶ .

بنابراین جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم « سجده پرستش » نکردند ، بلکه سجده برای خدا بود ، ولی به خاطر آفرینش چنین موجود شگرفی و یا این که سجده برای آدم کردند ، اما سجده به معنی "خضوع" نه پرستش .

در کتاب « عُیُونُ الْاَخْبار » از امام علیّ بن موسی الرّضا چنین می خوانیم: « کانَ سُجُودُهُمْ لِلّهِ تَعالی عُبُودِیَّهً وَ لِآدَمَ اِکْراما وَ طاعَهً لِکَوْنِنا فی صُلْبِه : سجده فرشتگان ، پرستش خداوند از یک سو و اکرام و احترام آدم ازسوی دیگر بود، چراکه ما در صلب آدم بودیم » .(۱)

جزء اوّل (۷۵)

۳۵ وَقُلْنا یاادَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ وَ کُلامِنْها رَغَدا حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمینَ

و گفتیم : ای آدم ، تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از (نعمت های) آن گوارا هرچه می خواهید ، بخورید (اما) نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد.

« رَغَد » به معنی فراوان و گسترده و گوارا است ، جمله « حَیْثُ

۱- «نُورُالثَّقَلَیْن» ، جلد ۱ ، صفحه ۵۸ .

شِئْتُما » اشاره به این است که از هر جای بهشت که خواستید ، یا از هر نوع از انواع میوه ها که مایل بودید ، استفاده کنید .

از آیات قرآن استفاده می شود که آدم برای زندگی در روی زمین ، همین زمین معمولی آفریده شده بود ولی در آغاز خداوند او را ساکن بهشت که یکی از باغ های سرسبز پرنعمت این جهان بود ، ساخت ، محیطی که در آن برای آدم هیچ گونه ناراحتی وجود نداشت .

(۷۶) سوره بَقَره

شاید علّت این جریان آن بوده که آدم با زندگی کردن روی زمین هیچ گونه آشنایی نداشت و تحمّل زحمت های آن بدون مقدّمه برای او مشکل بود و از چگونگی کردار و رفتار در زمین باید اطّلاعات بیشتری پیدا کند ، بنابراین می بایست مدتی کوتاه تعلیمات لازم را در محیط بهشت ببیند و بداند زندگی روی زمین توأم با برنامه ها و تکالیف و مسؤولیّت ها است که انجام صحیح آن ها ، باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت است و سرباز زدن از آن ، سبب رنج و ناراحتی .

و نیز بداند هرچند او آزاد آفریده شده ، اما این آزادی به طور مطلق و نامحدود نیست که هرچه خواست ، انجام دهد ، او می بایست از پاره ای از اشیاء روی زمین چشم بپوشد .

و نیز لازم بود بداند چنان نیست که اگر خطا و لغزشی دامن گیرش

شود، درهای سعادت برای همیشه به روی او بسته می شود ، نه می تواند باز گشت کند و پیمان ببندد که برخلاف دستور خدا ، عملی انجام نخواهد داد تا دوباره به نعمت های الهی باز گردد .

او در این محیط می بایست تا حدّی پخته شود ، دوست و دشمن خویش را بشناسد، چگونگی زندگی در زمین را یاد گیرد، آری این خود یک سلسله تعلیمات لازم بودکه می بایست فراگیرد و با داشتن این آمادگی ، به روی زمین قدم بگذارد .

این ها مطالبی بود که هم آدم و هم فرزندان او در زندگی آینده خود به آن احتیاج داشتند ، بنابراین شاید علّت این که آدم در عین این که برای خلافت زمین آفریده شده بود ، مدّتی در بهشت درنگ می کند و دستورهایی که به او داده می شود ، جنبه تمرین و آموزش داشته باشد .

۳۶ فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما مِمّا كانا فيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِى الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلى حينٍ

پس شیطان موجب لغزش آن ها شد و آنان را از آن چه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت و (در این هنگام) به آن ها گفتیم : همگی (به زمین) فرود آیید ، در حالی که بعضی

دشمن دیگری خواهید بود و برای شما تا مدّت معیّنی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است .

در این جا « آدم » خود را دربرابر فرمان الهی درباره خودداری از درخت ممنوع دیـد، ولی شـیطان اغواگر که سوگند یادکرده بود که دست از گمراه کردن آدم و فرزنـدانش برنـدارد ، به وسوسه گری مشـغول شد و چنان که از سایر آیات قرآن اسـتفاده می شـود ، بـه آدم اطمینـان داد کـه اگر از این درخت بخـورد ، او و همسـرش فرشـتگانی خواهنـد شـد و جاویـدان در بهشـت زندگی می کنند ، حتّی قسم یاد کردکه من خیرخواه شما هستم (۲۰ و ۲۱ / اعراف).

لذا از بهشتی که کانون آرامش و آسایش و دور از درد و رنج بود ، بر اثر فریب شیطان ، اخراج شدند.

این جـا بود که آدم متوجّه شـد راستی به خویشـتن سـتم کرده و از محیط آرام و پرنعمت بهشت به خاطر تسـلیم شـدن در برابر وسوسه های شیطان ، بیرون رانده شده و در محیط پرزحمت و مملوّ از مشقتی ، قرار

خواهـد گرفت ، درست است که آدم پیـامبر بود و معصوم از گنـاه ، هرگاه ترک اولی از پیامبر سـرزند ، خداونـد نسـبت به او سخت می گیرد ، همانند گناهی که از افراد عادی سر بزند و این

جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت .

بهشت آدم، کدام بهشت بود؟

در پاسخ این پرسش باید به این نکته توجّه داشت که گرچه بعضی آن را بهشت موعود نیکان و پاکان می دانند ، ولی ظاهر این است که آن بهشت نبود ، بلکه یکی از باغ های پرنعمت و روح افزای یکی از مناطق سرسبز زمین بوده است .

زیرا X اولاً ـ بهشت موعود قیامت ، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به این جاودانگی بودنش اشاره شده و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و X ثانیا ابلیس آلوده و بی ایمان را ، در آن بهشت راهی نخواهد بود ، نه وسوسه های شیطانی است و نه نافرمانی خدا .

(۸۰) سوره بَقَره

ثالثا در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، این موضوع صریحا آمده است .

یکی از راویان حدیث می گوید : از امام صادق راجع به بهشت آدم پرسیدم ، امام در جواب فرمود :« باغی از باغ های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می تابید و اگر بهشت جاودان بود ، هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی شد » (جَنَّةٌ مِنْ جَنّاتِ الدُّنْیا یَطْلَعُ فیهَا الشَّمْسُ

ص:۶۶

وَ الْقَمَرُ وَ لَوْ کانَ مِنْ جِنانِ الْاخِرَهِ ما خَرَجَ مِنْها اَبَدا) .(۱)

و از این جـا روشن می شود که منظور از هبوط و نزول آدم به زمین ، نزول "مقـامی" است ، نه مکـانی ، یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سرسبز پایین آمد .

این احتمـال نیز داده شـده که این بهشت در یکی از کرات آسـمانی بوده است ، هر چنـد بهشت جاویـدان نبوده، در بعضـی از روایات

اسـلامی ، نیز اشـاره بـه بـودن ایـن بهشت ، در آسـمان شـده است ، ولی ممکن است کلمه « سَـماء » (آسـمان) در این گـونه روایات ، اشاره به "مقام بالا " باشد ، نه "مکان بالا ".

ولی به هر حـال، شواهـد فراوانی نشـان می دهـد که این بهشت ، غیر از بهشت سـرای دیگر است ، چراکه آن پایان سـیر انسان است و این آغاز سیر او بود، این مقدّمه اعمال و برنامه های او است و آن نتیجه اعمال و برنامه هایش .

گناه آدم چه بود ؟

روشن است آدم بـا آن مقـامی که خـدا در آیـات گذشـته ، برای او بیـان کرد ، مقـام والا ـیی از نظر معرفت و تقـوا داشت ، او نماینده خدا در زمین بود ، او معلّم فرشتگان بود ، او مسجود ملائکه بزرگ خدا گردید،

۱- «نُورالثَّقَلَیْن »،جلد۱،صفحه۶۲.

این آدم با این امتیازات ، مسلّما گناه نمی کند ، به علاوه می دانیم او پیامبر بود و هر پیامبری معصوم است .

لذا این سؤال مطرح می شود ؛ آن چه از آدم سر زد ، چه بود ؟

(۸۲) سوره بَقَره

در این جا سه تفسیر وجود دارد که مکمل یکدیگرند ؛

آن چه آدم مرتکب شد، «ترک اولی» ویا به عبارت دیگر، « گناه نسبی » بود ، نه « گناه مطلق ».

گناه مطلق ، گناهانی است که از هرکس سرزند ، گناه است و درخور مجازات ، (مانند شرک و کفر و ظلم و تجاوز) و گناه نسبی آن است که گاه بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب ، درخور مقام افراد بزرگ نیست ، آن ها باید از این اعمال چشم بپوشند و به کار مهمّ تر پردازند ، در غیر این صورت ، ترک اولی کرده اند ، مثلاً نمازی را که ما می خوانیم ، قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی حضور قلب می گذرد ، درخور شأن ما است ، این نماز هرگز درخور مقام شخصی همچون پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و علیّ نیست ، او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خدا باشد و اگر غیر این کند ، حرامی مرتکب نشده ، امّا ترک اولی کرده است .

آدم نیز سزاوار بود از آن درخت نخورد ، هرچند برای او

ممنوع نبود، بلکه «مکروه» بود .

نهی خداوند ، در این جا "نهی ارشادی" است ، یعنی همانند دستور طبیب که می گوید : فلان غذا را نخور ، که بیمار می شوی ، خداوند نیز به آدم فرمود : اگر از درخت ممنوع بخوری ، از بهشت بیرون خواهی رفت و به درد و رنج خواهی افتاد ، بنابراین آدم مخالفت فرمان خدا نکرد ، بلکه مخالفت نهی ارشادی کرد .

اساسا بهشت جای تکلیف نبود ، بلکه دورانی بود برای آزمایش و آمادگی آدم برای آمدن در روی زمین و این نهی ، تنها جنبه آزمایشی داشت .

توضیح بیشتر در این زمینه در « تفسیر نمونه » ، جلد ۶ ، صفحه ۱۲۲ ، ذیل آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره اعراف و جلد ۱۳ ، ذیل آیه ۱۲۱سوره طه مطرح شده است .

مقصود از « شیطان » در قرآن چیست ؟

کلمه « شیطان » از ماده « شَطَنَ » گرفته شده و « شاطِن » به معنی

خبیث و پست آمده است و شَیْطان به موجود سرکش و متمرّد اطلاق می شود ، اعمّ از انسان و یا جنّ و یا جنبندگان دیگر و به معنی روح شریر و دور از حقّ نیز آمده است که در حقیقت همه این ها به یک قدر

مشترک ، بازگشت می کنند.

باید دانست که « شیطان » اسم عام (اسم جنس) است ، در حالی که « ابلیس » اسم خاصّ (علم) می باشد و به عبارت دیگر « شیطان »، به هر موجود موذی و منحرف کننده و طاغی و سرکش ، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است .

از موارد استعمال این کلمه در قرآن ، نیز برمی آیدکه شیطان ، به موجود موذی و مضرّ گفته می شود ، موجودی که از راه راست برکنار بوده و درصدد آزار دیگران است ، موجودی که سعی می کند ایجاد دودستگی نماید و اختلاف و فساد به راه اندازد ، چنان که در آیه ۹۱ سوره مائده می خوانیم : « اِنَّما یُریدُ الشَّیْطانُ اَنْ یُوقِعَ

بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ ... : شیطان می خواهد بین شما ، دشمنی و بغض و کینه ایجادکند... » .

با توجّه به این که کلمه «یُریدُ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، حاکی از این معنی است که این اراده، همیشگی شیطان است .

و از طرفی می بینیم که در قرآن نیز شیطان به موجود خاصّی اطلاق

نشـده ، بلکه حتّی به انسـان های شـرور و مفسـد نیز اطلاق گردیـده است ، آن جا که می خوانیم : « وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنا لِکَلِّ نَبِیٍّ عَدُوّا شَـیاطینَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ : بدین گونه ما برای هر پیامبری دشـمنی از شیطان های انسانی و یا جنّ قرار دادیم » (۱۱۲ / انعام). و این که به ابلیس هم شـیطان اطلاـق شـده ، به خـاطر فسـاد و شـرارتی است که در او وجود دارد. علاـوه بر این ها ، گاهی کلمه شـیطان ، بر « میکروب ها » نیز اطلاق شده : به عنوان نمونه ، امیر مؤمنان می فرماید : « لا تَشْـرَبُوا الْماءَ مِنْ ثُلْمَهِ الْاِناءِ وَ لا مِنْ عُرْوَتِه ، فَاِنَّ الشَّیْطانَ یَقْعُدُ عَلَی الْعُرْوَهِ وَ

(۸۶) سوره بَقَره

الثُّلْمَهِ : از قسـمت شکسـته و طرف دسـتگیره ظرف ، آب نخورید ، زیرا شیطان ، بر روی دستگیره و قسمت شکسته شده ظرف می نشیند » .(۱) و نیز امام صادق می فرمایـد : «وَ لا یُشْـرَبُ مِنْ اُذُنِ الْکُوزِ وَ لا مِنْ کَسْـرِه اِنْ کانَ فیهِ فَاِنَّهُ مَشْـرَبُ الشَّیاطینِ : از دستگیره و قسمت شکسته کوزه آب مخورید که جایگاه آشامیدن شیطان ها است » .(۲)

از قول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم : « موهای شارب (سبیل) خویش را بلند مگذارید، زیرا شیطان، آن را محیط امن برای

۱- « کافی » ، جلد ۶ ، کتاب الْاَطْعِمَهِ وَ الْاَشْرِبَهِ ، باب الاَوانی .
۲- « کافی » ، جلد ۶ ، کتاب الْاَطْعِمَهِ وَ الْاَشْرِبَهِ ، باب الاَوانی .

زندگی خویش قرار می دهد و در آن جا پنهان می گردد » .(۱)

به این ترتیب روشن شد که یکی از معانی شیطان، میکروب های زیان بخش و مضرّ است .

ولی بدیهی است ، منظور این نیست که شیطان در همه جا به این

معنی باشد ، بلکه منظور این است که ؛ شیطان ، معانی مختلفی دارد که یکی از مصداق های روشن آن ، « ابلیس » و لشکریان و اعوان او است و مصداق دیگر آن ، انسان های مفسد و منحرف کننده و احیانا در پاره ای از موارد ، به معنی میکروب های موذی آمده است .

چراخدا شیطان را آفرید ؟

بسیاری می پرسند : شیطان که موجود اغواگری است ، اصلاً چرا آفریده شد و فلسفه وجود او چیست؟ در پاسخ می گوییم :

اولاً خداوند شیطان را ، شیطان نیافرید ، به این دلیل که سال ها همنشین فرشتگان و بر فطرت پاک بود ، ولی بعدا از آزادی خود سوء استفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی گذارد ، پس او در آغاز پاک آفریده شد و انحرافش بر اثر خواست خودش بود .

۱- « کافی » ، جلد ۶ ، کتاب الاَطْعِمَهِ وَ الْاَشْرِبَهِ ، باب الاَوانی.

ثانیا از نظر سازمان آفرینش ، وجود شیطان ، برای افراد باایمان و آن ها که می خواهند راه حقّ را بپویند ، زیان بخش نیست ، بلکه وسیله پیشرفت و تکامل آن ها است ، چه این که پیشرفت و

ترقّی و تکامل ، همواره در میان تضادّها صورت می گیرد .

به عبارت روشن تر ؛ انسان تا در برابر دشمن نیرومندی قرار نگیرد ، هرگز نیروها و نبوغ خود را بسیج نمی کند و به کار نمی اندازد ، همین وجوددشمن نیرومند، سبب تحرّک و جنبش هرچه بیشترانسان ودرنتیجه ترقّی و تکامل او می شود .

یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ معاصر ، « تواین بی » می گوید : « هیچ تمدّن درخشانی در جهان پیدا نشد ، مگر این که ملّتی مورد هجوم یک نیروی خارجی قرار گرفت و بر اثر این تهاجم ، نبوغ و استعداد خود را به کار انداخت و آن چنان تمدّن درخشانی راپی ریزی کرد » .

۴۳ وَ اَقیمُو الصَّلوةَ وَ اتُوا الزَّکوةَ وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعینَ

و نماز را به پا دارید و زکات را اداء کنید و همراه رکوع کنندگان، رکوع نمایید (و نماز را با جماعت بگذارید) .

بـا این که دسـتور اخیر ، اشـاره به مسـأله نمـاز جمـاعت است ، ولی از میـان تمام افعال نماز ، تنها « رکوع » را بیان کرده و می گویـد : « بـا رکوع کننـدگان ، رکوع کنیـد » این تعبیر ، شایـد به خاطر آن باشـد که نماز یهود ، مطلقا دارای رکوع نبود ، این نماز مسلمانان است که یکی از ارکان اصلی آن، رکوع محسوب می شود .

جـالب این که نمی گویـد: نمـاز بخوانیـد، بلکه می گویـد: « اَقیمُوا الصَّلوهَ » (نمـاز را به پاداریـد) یعنی تنهـا خودتان نمازخوان نباشید ، بلکه چنان کنید که آیین نماز، در جامعه انسانی بر پا شود و مردم ، با عشق و علاقه ، به سوی آن بیایند .

بعضـی از مفسّـِران گفته انـد : تعبیر به « اَقیمُوا » اشاره به این است که نماز شـما ، تنها اذکار و اوراد نباشـد ، بلکه آن را به طور کامل به پادارید که مهمّ ترین رکن آن ، توجّه قلبی و حضور دل در پیشگاه خدا و تأثیر نماز در روح و جان آدمی است .(1)

(۹۰) سوره بَقَره

در حقیقت در این سه دستور اخیر ، نخست پیوند فرد با خالق (نماز) ، بیان شده و سپس پیوند با مخلوق (زکات) و

۱- « المَنار » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۹۳ .

سرانجام پیوند دسته جمعی همه مردم با هم در راه خدا .

راه پیروزی بر مشکلات

۴۵ وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ وَ اِنَّها لَکَبیرَهٌ اِلّا عَلَی الْخاشِعینَ

ازصبر و نماز یاری جویید (و با استقامت و کنترل هوس های درونی و توجّه به پروردگار ، نیرو بگیرید) و این کار ، جز برای خاشعان ، گران است .

برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات ، دو رکن اساسی لازم است ؛ یکی پایگاه نیرومند درونی و دیگر تکیه گاه محکم برونی، در آیات فوق به این دو رکن اساسی با تعبیر « صَبْر » و « صَلوه » اشاره شده است ؛ صبر، آن حالت استقامت و شکیبایی و ایستادگی در جبهه مشکلات

جزء اوّل (۹۱)

است و نماز ، پیوندی است با خدا و وسیله ارتباطی است با این تکیه گاه محکم. گرچه کلمه « صَبْر » ، در روایات فراوانی به روزه تفسیر شده است ، ولی مسلّما منحصر به روزه نیست ، بلکه ذکر روزه ، به عنوان یک مصداق بارز و روشن آن است ، زیرا انسان ، در پرتو این عبادت بزرگ ، اراده ای نیرومند و ایمانی استوار، پیدامی کند و حاکمیّت عقلش بر هوس هایش مسلّم می گردد .

ص:۷۵

مفسران بزرگ در تفسیر این آیه ، نقل کرده اند که : رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هرگاه با مشکلی روبه رو می شد که او را ناراحت می کرد ، از نماز و روزه ، مدد می گرفت .(۱)

و نیز از امام صادق نقل شده که فرمود : « هنگامی که با غمی ازغم های دنیا روبه رومی شوید،وضو گرفته،به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعاکنید،زیراخداونددستورداده؛" وَاسْتَعینُوابِالصَّبْرِ وَالصَّلوهِ ".»(۲)

(۹۲) سوره بَقَره

توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار ، نیروی تازه ای در انسان ایجاد می کند و او را برای رویارویی با مشکلات، نیرو می بخشد .

در کتاب « کافی » از امام صادق آمده: « کانَ عَلِیٌّ اِذا اَهالَهُ اَمْرٌ فَزِعٌ قامَ اِلَی الصَّلوهِ ثُمَّ تَلا هذِهِ الْآیَهَ ؛ " وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ " : هنگامی که مشکل مهمّی برای علی پیش می آمد ، به نماز برمی خاست ، سپس این آیه را تلاوت می فرمود ؛ "وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ " » آری نماز ، انسان را به قدرت لایزالی پیوند می دهد که همه مشکلات ، برای او سهل و آسان است و

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه موردبحث.
۲- «مجمع البیان»، ذیل آیه موردبحث.

همین احساس ، سبب می شود که انسان در برابر حوادث ، نیرومند و خونسرد باشد .

قانون کلّی نجات

جزء اوّل (۹۳)

۶۲ اِنَ الَّذینَ امَنُوا وَالَّذینَ هـادُوا وَالنَّصـاری وَ الصّـابِئینَ مَنْ امَنَ بِـاللّهِ وَ الْیَوْمِ الاْـخِرِ وَ عَمِـلَ صالِحـا فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْـدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاهُمْ یَحْزَنُونَ

کسانی که(به پیامبر اسلام)ایمان آورده انـد و یهود و نصـاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آن ها که ایمان به خـدا و روزرسـتاخیزآورده اند وعمل صالح انجام داده اند، پاداشـشان نزد پروردگارشان مسلّم است و هیچ گونه ترس و غمّی برای آن ها نیست (و هر کدام از پیروان ادیان که در عصـر و زمان خود بر طبق وظایف و فرمان الهی عمل کرده اند ، مأجورند و رستگار) .

این آیه ، تقریبا با همین عبارت در سوره مائده آیه ۶۹ آمده و با تفاوتی بیشتر در سوره حج آیه ۱۷ آمده است .

مطالعه آیاتی که بعد از این در سوره مائده آمده است ، نشان

ص:۷۷

می دهـد که یهود و نصـاری به خود می بالیدنـد که دینشـان از ادیـان دیگر بهتر است و بهشت را دربست منحصـر به خود می دانستند .

شایـد همین تفـاخر ، میـان جمعی از مسـلمانان نیز بود ، آیه مورد بحث می گویـد : ایماƠظاهری مخصوصا بـدون انجام عمل صالـح ، چه از مسـلمانان باشـد و چه از یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر بی ارزش است،تنهاایمان واقعی و خالص به خدا و دادگـاه بزرگ قیامت که باکار نیک و عمل صالـح توأم باشـد ، در پیشـگاه خـدا ارزش دارد ، تنها این برنامه موجب پاداش و جلب آرامش و امنیّت می گردد .

آیا ایمان به خدا و آخرت و انجام عمل صالح بدون پذیرش دین اسلام قابل قبول است ؟

بعضـی از بهـانه جویـان ، آیه فوق را دسـتاویزی برای افکـار نـادرستی ، از قبیل صـلح کلّ و این که پیروان هر مـذهبی بایـد به مـذهب خود عمـل کننـد ، قرار داده انـد ، آن هـا می گوینـد : بنـابراین آیه لازم نیست ، یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر ، اسلام را پذیرا شوند ،

همین قدر که به خدا و جهان آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند ، کافی است .

به خوبی می دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند ، قرآن

در آیـه ۸۵ سـوره آل عمران می گویـد : « وَ مَـنْ یَبْتَـغِ غَیْرَ الْإِسْـلامِ دینـا فَلَنْ یُقْبَـلَ مِنْهُ : هرکس دینی غیر از اسـلام برای خـود انتخاب کند ، پذیرفته نخواهد شد » .

به علاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان ، به سوی این آیین جدید ، اگر تفسـیر فوق صـحیح باشد ، با بخش عظیمی از آیات قرآن تضادّ صریح دارد ، بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت .

در این جا دو تفسیر از همه ، روشن تر و مناسب تر به نظر می رسد .

اگر یهود و نصاری و مانند آن ها به محتوای کتب خود عمل کنند، مسلما به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان می آورند ، چراکه بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف ، دراین کتب آسمانی آمده

(۹۶) سوره بَقَره

است ، که شرح آن در ذیل آیه ۱۴۶ سوره بقره خواهد آمد .

مثلاً قرآن در آیه ۶۸ سوره مائده می گوید : « قُلْ یا اَهْلَ الْکِتابِ لَسْـتُمْ عَلی شَیْ ءٍ حَتّی تُقیمُو التَّوْریهَ وَ الْاِنْجیلَ وَ ما اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ : ای اهل کتاب ، شـما ارزشی نخواهید داشت ، مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آن چه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده برپا دارید » (و ازجمله به پیامبراسلام صلی الله علیه و آله که بشارت ظهورش در کتب

شماآمده است،ایمان بیاورید).

این آیه ناظر به سؤالی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغازاسلام مطرح بوده، آن ها در فکربودندکه اگر راه حقّ و نجات تنها اسلام است، پس تکلیف نیاکان و پدران ما چه می شود ؟ آیا آن ها به خاطر عدم درک زمان پیامبراسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد ؟

در این جا آیه فوق نازل گردید و اعلام داشت ؛ هر کسی که در عصر خود به پیامبر برحقّ و کتاب آسمانی خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است ، اهل نجات است و جای هیچ گونه نگرانی نیست.

بنابراین یهودیان مؤمن و صالح العمل ، قبل از ظهور مسیح ، اهل نجاتند ، همان گونه مسیحیان مؤمن قبل از ظهور پیامبر اسلام. این معنی از شأن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده و بعدا به آن اشاره خواهیم کرد، نیز استفاده می شود .

ماجرای گاو بنی اسرائیل

۶۷ وَ اِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اِنَ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَهً قالُوا اَتَتَّخِذُنا هُزُوا قالَ اَعُوذُ بِاللّهِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ

(و به خاطر بیاورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می دهد مادّه گاوی را ذبح کنید (و

قطعه ای از بـدن آن را به مقتولی که قاتل او شـناخته نشـده، بزنیـد ، تا زنده شود و قاتل خویش را معرّفی کند و غوغا خاموش گردد) گفتند: آیا ما را مسخره می کنی ؟ (موسی گفت :) به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم .

(۹۸) سوره بَقَره

در این آیه تـا آیه ۷۴ بر خلاـف آن چه تـا به حال در سوره بقره ، پیرامون بنی اسـرائیل خوانـده ایم ، که همه به طور فشـرده و خلاصه بود ، ماجرایی به صورت مشـروح آمـده است ، شاید به این دلیل که این داسـتان ، تنها یک بار در قرآن ذکر شده ، به علاوه نکات آموزنده فراوانی در آن وجود دارد که ایجاب چنین شرحی را می کند ، از جمله ؛ بهانه جویی شدید بنی اسرائیل در سراسـر این داسـتان نمایان است و نیز درجه ایمان آنان به گفتار موسـی را مشـخّص می کنـد و از همه مهمّ تر این که گواه زنده ای است بر امکان رستاخیز .

ماجرا (آن گونه که از قرآن و تفاسـیر برمی آید ،) چنین بود که یک نفر از بنی اسـرائیل به طرز مرموزی کشـته می شود ، در حالی که قاتل به هیچ وجه معلوم نیست .

در میان قبایل و اسـباط بنی اسـرائیل نزاع درگرفته می شود ، هریک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه

می کند ، داوری را برای فصل خصومت ، نزد موسی می برند و حلّ مشکل را از او خواستار می شوند و چون از طرق عادی، حلّ این قضیه ممکن نبود و از طرفی ادامه این کشمکش ، ممکن بود منجرّ به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد ، موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجازآمیزی ، به حلّ این مشکل چنان که در تفسیر آیات می خوانید ، می پردازد.

نخست می گوید: « به خاطربیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت : باید گاوی را سر ببرید » .

آن ها از روی تعجب گفتند :« آیا ما را به مسخره گرفته ای »؟ (قالُوا اَتَتَّخِذُنا هُزُوا) .

موسی در پاسخ آنان گفت : « به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم » (قالَ اَعُوذُ بِاللّهِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ). یعنی استهزاء نمودن و مسخره کردن ، کار افراد نادان و جاهل است و پیامبر خدا هرگز چنین نیست .

۶۸ قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ قالَ اِنَّهُ یَقُولُ اِنَّها

بَقَرَهٌ لا فارِضٌ وَ لا بِکْرٌ عَوانٌ بَیْنَ ذلِکَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ

گفتند: (پس) از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند،

این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشـد ؟ گفت : خداونـد می فرمایـد: ماده گاوی که نه پیر و نه از کارافتاده و نه بکر و جوان ، بلکه میان این دو باشد ، آن چه به شما دستور داده شده (هر چه زودتر) انجام دهید .

« فارِضٌ » چنان که « راغب » در « مفردات » می گوید ، به معنی گاو مسنّ است ، ولی بعضی از مفسّران گفته اند : گاوی است که مخصوصا به مرحله ای از پیری رسیده که دیگر زاد و ولد نمی کند و « عَوانٌ » به معنی میان سال است .

جمله « از خدایت بخواه » که در خواسته های آن ها چند بار تکرار شده ، یک نوع اِسائَه ادب و یا استهزاء سربسته درآن نهفته است، مگر خدای موسی را از خدای خویش جدا می دانستند؟

جزء اوّل (۱۰۱)

بـه هر حـال موسـی در پاسـخ آن هـا گفـت : « خداونـد می فرمایـد : مـاده گـاوی باشـد که نه پیر و نه از کارافتـاده و نه بکر و جوان،بلکه میان این دوباشد ». و برای این که آن ها بیش از این مسأله را کش ندهند و با بهانه تراشی ، فرمان خدا را به تأخیر نیندازند، در پایان سخن خود اضافه کرد: «آن چه به شما دستور داده شده است، انجام دهید» (فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ) .

ص:۸۳

۶۹ قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ اِنَّهُ یَقُولُ اِنَّها بَقَرَهٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظِرِینَ

گفتند : از پروردگار خود بخواه که برای ما روشن سازد ، چه رنگی داشته باشد؟ گفت : خداوند می گوید : گاوی باشد زرد یک دست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد.

« فاقِعٌ » به معنی زرد خالص یک دست است .

این گاو باید کاملاً خوش رنگ و درخشنده باشد ، آن چنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد.

(۱۰۲) سوره بَقَره

و عجیب این است که باز هم به این مقدار اکتفاء نکردند و هر بار با بهانه جویی ، کار خود را مشکل تر ساخته و دایره وجود چنان گاوی را تنگ تر نمودند .

۷۰ قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ اِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا وَ اِنّا اِنْ شاءَ اللّهُ لَمُهْتَدُونَ

گفتند : از خدایت بخواه که برای ما روشن کند بالاخره چگونه گاوی باشد ؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده و اگر خدا بخواهد ، ما هدایت خواهیم شد .

۷۱ قـالَ اِنَّهُ یَقُولُ اِنَّها بَقَرَهٌ لا ذَلُولٌ تُثیرُ الْاَرْضَ وَ لا تَسْـقِی الْحَرْثَ مُسَـلَّمَهٌ لاشِـیَهَ فیها قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَـذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ

گفت : خداوند می فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن رام نشده باشد و برای زراعت آب کشی نکند، از هرعیبی

برکنار و حتّی هیچ گونه رنگی درآن نباشد ، گفتند : الآن حقّ مطلب را برای ما آوردی ، سپس (چنان گاوی را پیدا کردند) و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند .

بالاخره گاو را با هر زحمتی بود ، به دست آوردند « و آن را سر بریدند ، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند » (فَذَبَحُوها وَ ماکادُوا یَفْعَلُونَ) .

۷۲ وَ اِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسا فَادّارَأْتُمْ فیها وَ اللّهُ مُخْرِجٌ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ

و به خاطربیاورید هنگامی را که فردی را به قتل رساندید، سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختید و خداوند آن چه را مخفی داشته بودید ، آشکار می سازد .

۷۳ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِی اللّهُ الْمَوْتی وَ یُریکَمْ ایاتِهِ لَعَلَّکَمْ تَعْقِلُونَ

(۱۰۴) سوره بَقَره

سپس گفتیم: قسمتی از گاو را به مقتول بزنید (تا زنده شود و قاتل را معرفی کند) خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شمانشان می دهد،شایددرک کنید.

قرآن بعد از ذکر ریزه کاری های این ماجرا ، باز آن را به صورت خلاصه و کلّی در دو آیه فوق مطرح می کند.

۷۴ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَهِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَهً وَ اِنَّ مِنَ الْحِجارَهِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ اِنَّ مِنْها لَمایَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ اِنَ مِنْهالَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ وَ مَا اللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ

سپس دل های شما بعد از این جریان سخت شد ، همچون سنگ یا سخت تر ، چراکه پاره ای از سنگ ها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود و پاره ای از آن ها شکاف برمی دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دل های شما نه از خوف

جزء اوّل (۱۰۵)

خدا می تپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی

ص:۸۶

است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست .

آیه مورد بحث به مسأله قساوت و سنگ دلی بنی اسرائیل پرداخته و می گوید : بعد از این ماجراها و دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آن ها ، دل های شما سخت شد ، همچون سنگ یا سخت تر.

اما دل های شما از این سنگ ها نیز سخت تر است ، نه چشمه عواطف و علمی از آن می جوشد و نه قطرات محبّتی از آن تراوش می کند و نه هرگزاز خوف خدا می تپد .

پرسش های فراوان و بی جا

بدون شک « سؤال » کلید حلّ مشکلات و برطرف ساختن جهل و نادانی است ، اما مانند هرچیز اگر از حدّ و معیار خود تجاوز کند و یا بی مورد انجام گیرد ، دلیل انحراف و موجب زیان است، همان گونه که نمونه اش را در این داستان مشاهده کردیم .

(۱۰۶) سوره بَقَره

بنی اسرائیل مأمور بودند گاوی را ذبح کنند ، بدون شک اگر قید و شرط خاصّی می داشت ، تأخیر بیان از وقت حاجت ممکن نبود و خداوند حکیم در همان لحظه که به آن ها امر کرد ، بیان می فرمود ، بنابراین وظیفه آن ها در این زمینه ، قید و شرطی نداشته و لذا

« بَقَرَه » به صورت "نَكِرَه" در این جا ذکر شده است .

ولی آن ها بی اعتناء به این اصل مسلّم ، شروع به سؤالات گوناگون کردند ، شاید برای این که می خواستند حقیقت ، لوث گردد و قاتل معلوم نشود و این اختلاف همچنان میان بنی اسرائیل ادامه یابد ، جمله « فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ » نیز اشاره به همین معنی است ، می گوید: آن ها گاو را ذبح کردند ، ولی نمی خواستند این کار انجام گیرد .

از ذیل آیه ۷۲ همین داستان نیز استفاده می شود که لااقلّ گروهی از آن ها قاتل را می شناختند و از اصل جریان مطّلع بودند و شاید این قتل بر طبق توطئه قبلی ، میان آن ها صورت گرفته بود ، اما کتمان می کردند ، زیرا در ذیل همین آیه می خوانیم : « وَ اللّهُ مُخْرِجٌ ما کُنْتُمْ

تَکْتُمُونَ : خداوند آن چه را شما پنهان می دارید ، آشکار و برملا می سازد » .

از این گذشته افراد لجوج و خودخواه غالبا پرحرف و پرسؤال هستند و در برابر هرچیز بهانه جویی می کنند .

قرائن نشان می دهد که اصولاً آن ها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیّت موسی ، لذا بعداز همه این سؤال ها گفتند: «اَلْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ : حالا حقّ را بیان کردی » ،

گویی هرچه قبل از آن بوده ، باطل بوده است .

به هر حال هرقدر آن ها سؤال کردند ، خداوند هم تکلیف آن ها را سخت تر کرد ، چراکه چنین افراد، مستحقّ چنان مجازاتی هستند، لذادر روایات می خوانیم که؛درهرمورد خداوند سکوت کرده ، پرسش و سؤال نکنیدکه حکمتی داشته و لذا در روایتی از امام علی بن موسی الرضا چنین آمده : « اگر آن ها در همان آغاز ، هر ماده گاوی را انتخاب کرده و سر بریده بودند ، کافی بود ، (وَ لکِنْ شَدُّوَا فَشَدَّدَاللّهُ عَلَيْهِمْ)

(۱۰۸) سوره بَقَره

آن ها سخت گیری کردند، خداوند هم بر آن ها سخت گرفت»(۱)

سلیمان و ساحران بابل

۱۰۲ وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَلكِنَ الشَّياطينَ كَفَرُوايُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ اَحَدٍ حَتّى يَقُولا اِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ماهُمْ بِضارّينَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلّا بِإِذْنِ

۱- « المیزان » ، ذیل آیه مورد بحث .

اللّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَريهُ ما لَهُ فِی الْاخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا يَعْلَمُونَ

(يهود)ازآن چه شياطين درعصرسليمان برمردم می خواندند،

جزء اوّل (۱۰۹)

پيروی می کردند، سليمان هرگز (دست به سحر نيالود و) کافر نشد و لکن شياطين کفر ورزيدند و به مردم تعليم سحر دادند (و نيز يهود) از آن چه بر دو فرشته بابل "هاروت" و "ماروت" نازل شد، پيروی کردند، (آن ها طريق سحرکردن را برای آشنايی به طرز ابطال آن به مردم ياد می دادند) و به هيچ کس چيزی ياد نمی دادند ، مگر اين که قبلاً به او می گفتند : ما وسيله آزمايش شما هستيم، کافر نشويد (و از اين تعليمات سوء استفاده نکنيد) ولی آن ها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوان به وسيله آن ، ميان مرد و همسرش جدايی بيفکنند (نه اين که از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هيچ گاه بدون فرمان خدا نمی توانند به انسانی ضرر برسانند ، آن ها قسمت هايی را فرامی گرفتند که برای آنان زيان داشت و نفعی نداشت و مسلّما

ص:۹۰

می دانستند هرکسی خریدار این گونه متاع باشد، بهره ای در

آخرت نخواهدداشت و چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می فروختند ، اگر علم و دانشی می داشتند .

« خَلاق » در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است و در آیه فوق به همین معنی می باشد .

از احادیث چنین برمی آید که در زمان سلیمان پیامبر گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند ، سلیمان دستور داد تمام نوشته ها و اوراق آن ها را جمع آوری کرده ، در محلّ مخصوصی نگه داری کنند (این نگه داری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آن ها وجود داشته است) .

پس از وفات سلیمان گروهی آن ها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحرکردند ، بعضی از این موقعیّت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری ها بر کشورش مسلّط شد و امور خارق العاده انجام می داد .

گروهی از بنی اسرائیل هم از آن ها تبعیّت کردند و سخت به جادوگری دل بستند ، تا آن جا که دست از تورات نیز برداشتند .

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود ؛ سلیمان از پیامبران خدا بوده است ، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمّد تعجّب نمی کنید که می گوید: سلیمان پیامبر است ، در صورتی که او ساحر بوده ؟

این گفتار یهود علاوه براین که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد ، لازمه اش ، تکفیر حضرت سلیمان بود ، زیرا طبق گفته آنان ، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ ، پیامبر خوانده و این موجب کفر است ، که آیه فوق به آن ها پاسخ می گوید [(۱)]

آیه مورد بحث ، فصل دیگری از زشت کاری های یهود را معرّفی

(۱۱۲) سوره بَقَره

می کندکه پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند.

منظوراز « شَیاطین » نیز ممکن است ، انسان های طغیان گر و یا جنّ و یا اعمّ از هر دو باشد .

« آن ها (یهود) همچنین از آن چه بر دو فرشته بابل ، هاروت و ماروت نازل گردید ، پیروی کردند » (وَ ما اُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ

۱- « سیره ابن هشام » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۹۲ .

بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ) .

آری آن هـا از دو سو دست به سوی سـحر دراز کردنـد ، یکی از سوی تعلیمـات شـیاطین در عصـر سـلیمان و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسـیله هاروت و ماروت ، دو فرشـته خدا در زمینه ابطال سـحر به مردم داده بودند. درحالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا « به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند ، مگر این که قبلًا به او می گفتند : ما وسیله آزمایش تو هستیم ، کافر نشو (و از این تعلیمات سوءاستفاده نکنید) » (وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ اَحِدٍ حَتّی یَقُولا اِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلاتَکْفُرْ).

جزء اوّل (۱۱۳)

خلاـصه ، این دو فرشـته زمـانی به میـان مردم آمدنـد که بازار سـحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران ، آن ها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند ، ولی از آن جا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشـد و بعـد طرز خنثی کردن آن را یادبگیرد، ناچار بودنـد فوت و فن سـحر را قبلًا شرح دهند .

ولی سوءاسـتفاده کننـدگان یهود ، همین را وسـیله قرار دادنـد برای اشـاعه هرچه بیشتر سـحر و تـا آن جا پیش رفتنـد که پیامبر بزرگ الهی

،

سلیمان را نیز متّهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جنّ و انس از او فرمان می برند ، همه مولود سحر است ، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود ، بزرگان را متّهم به پیروی از آن می کنند .

به هرحال آن ها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند « از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوان

(۱۱۴) سوره بَقَره

به وسیله آن ، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند » (فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ) .

ولی قدرت خداوند مافوق همه این قدرت ها است ، « آن ها هرگز نمی توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند » (وَ ما هُمْ بِضارّینَ بِهِ مِنْ اَحَدٍ اِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ) .

« آن ها قسمت هایی را یاد می گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت » (وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ). آری آن ها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند ، به جای این که از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند ، آن را وسیله فساد قرار دادند ، « با این که می دانستند هرکسی خریدار این گونه متاع باشد ، بهره ای در آخرت نخواهد داشت » (وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَریهُ ما لَهُ

فِی الْاخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ). « چه زشت و ناپسند بود ، آن چه خود را به آن می فروختند ، اگر علم و دانشی می داشتند » (وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ) .

چگونه فرشته معلم انسان می شود ؟

در این جا سؤالی باقی می مانـد و آن این که ؛ طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدّد ، هاروت و ماروت دو فرشـته الهی بودند که برای مبـارزه بـا اذیّت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختنـد ، آیا به راستی فرشـته می توانـد معلّم انسان باشـد؟ پاسـخ این سؤال ، در همـان احادیث ذکر شـده است و آن این که خداونـد آن ها را به صورت انسان هایی درآورد تا بتواننـد این رسالت خود را انجام دهنـد ، این حقیقت را می توان از آیه ۹ سوره انعام نیز دریافت ، آن جاکه می گویـد : « وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکا لَجَعَلْناهُ رَجُلاً:اگر(پیامبر)را فرشته ای قرارمی دادیم، حتما اورا به صورت مردی جلوه گر می ساختیم » .

هیچ کس بدون اذن خداقادر برکاری نیست

در آیه فوق خوانـدیم که ساحران نمی توانسـتند بدون اذن پروردگار به کسـی زیان برسانند ، این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد ، بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه

قدرت ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می گیرد،

حتّی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر، بی اذن و فرمان او نمی باشد ، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید ، بلکه این ها خواصّ و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده ، بعضی از آن ، حسن استفاده می کنند و بعضی سوءاستفاده و این آزادی و اختیار که خدا به انسان ها داده ، نیز وسیله ای است برای آزمودن و تکامل آن ها .

سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است ؟

در این که « سحر » چیست و از چه تاریخی به وجود آمده ، بحث فراوان است ، این قدر می توان گفت که : سحر از زمان های قدیم در میان مردم رواج داشته است ، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست و نیز نمی توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد ؟

جزء اوّل (۱۱۷)

ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می توان گفت : سحر ، نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسان ها به جا می گذارد و گاهی یک نوع چشم بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد. سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است ؛

به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر « قاموس اللّغَه » سحر ، یعنی خدعه کردن .

«کُلُ مالَطُفَ وَ دَقَّ: آن چه عوامل آن،نامرئی ومرموز باشد » .

در « مفردات راغب » که مخصوص واژه های قرآن است ، به سه معنی اشاره شده است ؛

/ : خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیّت ، همانند شعبده و تردستی .

/ : جلب شیطان ها از راه های خاصّی و کمک گرفتن از آنان .

/ : معنی دیگری است که بعضی پنداشته اند و آن این که ؛ ممکن است با وسایلی ماهیّت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر

(۱۱۸) سوره بَقَره

داد ، مثلًا انسان رابه وسیله آن،به صورت حیوانی درآورد،ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیّت ندارد .(۱)

ازبررسی حدود ۵۱ کلمه « سحر » و مشتقات آن در سوره های قرآن ، از قبیل ؛ طه ، شعراء ، یونس ، اعراف و ... ، راجع به سرگذشت پیامبران خدا ؛ موسی ، عیسی و پیامبر اسلام علیهم السلام به این نتیجه

۱- «مفردات راغب»، ماده"سحر".

می رسیم که سحر از نظر قرآن، به دو بخش تقسیم می شود ؛

الف آن جا که مقصود از آن ، فریفتن و تردستی و شعبده و چشم بندی است و حقیقتی ندارد ، چنان که می خوانیم : « فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعى : ریسمان ها و عصاهای جادوگران زمان موسی ، در اثر سحر ، خیال می شد که حرکت می کنند » (۶۶ / طه) و در آیه دیگر آمده است: « فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ: هنگامی که ریسمان ها را انداختند،

جزء اوّل (۱۱۹)

چشم های مردم را سحر کردند و آن ها را ارعاب نمودند » (۱۱۶ / اعراف) .

از این آیات روشن می شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرّفی کند و اثری بگذارد ، بلکه این تردستی و چشم بندی ساحران است که آن چنان جلوه می دهند .

ب از برخی آیات قرآن استفاده می شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می گذارد ، مانند آیه فوق که می گوید : آن ها سحرهایی را فراگرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می افکند (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ) ، یا به تعبیر دیگر که در آیات فوق بود که آن ها چیزهایی را فرا می گرفتند که به حالشان مضرّ بود و نافع نبود (وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لايَنْفَعُهُمْ) .

ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد ؟ در آیات بالا اشاره ای به آن نشده ولذا برخی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه های روانی است. نکته دیگری که در این جا تذکّر آن لازم است ، این که ؛ به نظرمی رسد قسمت قابل

(۱۲۰) سوره بَقَره

توجّهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی می خوانیم که آن ها درون ریسمان ها و عصاهای خویش را مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند ، به حرکت درآمدند و تماشاکنندگان خیال می کردند آن ها زنده شده اند. این گونه سحرها حتّی در زمان ما نیز کمیاب نیست .

سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام ، همه می گویند : یادگرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری ، حرام است .

در این قسمت ، احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب های معتبر ما نقل گردیده ، از جمله این که ؛ امام علی

می فرماید: « مَنْ تَعَلَّمَ شَیْئا مِنَ السِّحْرِ قَلیلاً اَوْ کَثیرا فَقَدْ کَفَرَ وَ

کانَ اخَرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ ...: کسی که سحر بیاموزد ، کم یا زیاد ، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می شود ... » (۱)اما همان طور که گفتیم ، چنان چه یادگرفتن آن ، به منظور ابطال سحر ساحران باشد ، اشکالی ندارد ، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می بایست عده ای سحر را بیاموزند تا اگر مدّعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند ، سحر و جادوی او را ابطال نمایند و دروغ مدّعی را فاش سازند. شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حلّ و گشودن آن می باشد، بی مانع است، حدیثی است که از امام صادق نقل شده ، در این حدیث می خوانیم: یکی از ساحران و جادوگران که در برابرانجام عمل سحر، مزد می گرفت ، خدمت حضرت امام صادق رسید و عرض کرد : « حرفه من ، سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می شد و با همان درآمد،

حج خانه خدا را انجام داده ام ، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده ام ، آیا برای من راه نجاتی هست » ؟ امام صادق در پاسخ فرمود : « عقده

۱- « وسایل الشیعه » ، باب ۲۵ ، من ابواب مایُکْتَسَبُ بِهِ ، حدیث ۷ .

سحر را بگشا ولی گره جادوگری مزن » .(۱) از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر ، آموختن و عمل آن بی اشکال است .

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آن ها برنامه های خود را عملی می ساختند ؛

استفاده از خواصّ ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام ، چنان که قبلاً نیزاشاره کردیم،همان طور که در داستان ساحران موسی آمده است که آن ها با استفاده از خواصّ فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند .

البته استفاده از خواصّ فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هرچه بیشتر از آن ها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد ، ولی اگر از خواصّ مرموز آن ها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راه های غلطی سوق داده شوند ، یکی از مصادیق سحر محسوب خواهدشد.

۱- « وسایل الشیعه » ، باب ۲۵ من ابواب مایُکْتَسَبُ بِهِ ، حدیث ۱ .

استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم و مانیه تیزم و تله پاتی (انتقال افکار از فاصله دور) .

البته این علوم نیزاز علوم مثبتی است که می تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آن ها را به کاری می گرفتند .

اگر امروز هم کسی از آن ها چنین استفاده ای را در برابر مردم بی خبر کند ، سحر محسوب خواهد شد. خلاصه این که سحر ، معنی وسیعی دارد که همه آن چه در این جا گفتیم و در سابق اشاره شد ، نیز در

(۱۲۴) سوره بَقَره

بر می گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان ، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت های نفسانی قویّ تر شود ، کارش به جایی می رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می گذارد، همان گونه که مرتاضان براثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می کنند.

این نیز قابل توجه است که ریاضت ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع ، ریاضت های مشروع در نفوس پاک ، نیروی سازنده ایجاد می کند و ریاضت های نامشروع نیروی شیطانی و هر دو ممکن است

ص:۱۰۲

منشأ خارق عادات گردد که در اوّلی مثبت و سازنده و در دوّمی مخرّب است .

حقّ تلاوت چیست ؟

۱۲۱ اَلَّذینَ اتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ اوُلئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَاوُلئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ

کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده ایم (یهود و نصاری)

جزء اوّل (۱۲۵)

و آن را از روی دقّت می خوانند ، به پیامبر اسلام ایمان می آورند و کسانی که به او کافر شوند ، زیان کارند .

این تعبیر ، تعبیر پرمعنایی است و خط روشنی برای ما در برابر قرآن مجید و کتب آسمانی مشخّص می سازد ، چرا که مردم در برابر این آیات الهی چند گروهند ؛

برخی تمام اصرارشان بر ادای الفاظ و حروف از مخارج ، آن است که آن ها دائما درفکر وقف و وصل و حروف یرملون و شدّ و مدّند و کمترین اهمیّتی به محتوی و معنی نمی دهند، تاچه رسد به عمل به آن ، به گفته قرآن این ها همانند حیوانی هستند که کتاب هایی بر او حمل شده باشد (کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ اَسْفارا) (۵ / جمعه). گروهی دیگر از الفاظ فراتر رفته و در معانی دقّت می کنند و در ریزه کاری ها و نکات

قرآن می اندیشند و از علوم آن آگاهند ، اما از عمل خبری نیست .

ولی گروه سوّمی هستند که مؤمنان راستینند ، قرآن را به عنوان یک کتاب عمل و یک برنامه کامل زندگی پذیرفته اند ، خواندن الفاظ و

(۱۲۶) سوره بَقَره

اندیشه در معانی و درک مفاهیم این کتاب بزرگ را ، مقدّمه ای برای عمل می دانند ولذا هر زمان قرآن می خوانند ، روح تازه ای در کالبد آن ها پیدا می شود ، تصمیم و اراده تازه ، آمادگی و اعمال تازه و این است حقّ تلاوت .

در حدیثی از امام صادق در تفسیر این آیه می خوانیم، که فرمود : « منظور این است که آیات آن را به دقّت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل نمایند ، به وعده های آن امیدوار و از وعیدهای آن ترسان باشند ، از داستان های آن عبرت بگیرند ، به خدا سوگند منظور حفظ کردن آیات وخواندن حروف و تلاوت سوره ها و یادگرفتن اعشار و اخماس آن نیست، آن هاحروف قرآن را حفظ کردند ، اما حدود آن را ضایع ساختند ، منظور تنها این است که در آیات قرآن بیندیشند و به احکامش عمل کنند ، چنان که خداوند می فرماید : این

کتابی است پربرکت، که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبّر کنند » .(۱)

۱۳۰ وَ مَنْ یَرْغَبُ عَنْ مِلَّهِ اِبْراهیمَ اِلّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیا وَ اِنَّهُ فِی الْاخِرَهِ لَمِنَ الصّالِحینَ

چه کسی جز افراد سفیه و نادان از آیین ابراهیم (با آن پاکی و درخشندگی) روی گردان خواهد شد ؟ ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است.

آیا این سفاهت نیست که انسان ، آیینی را با این پاکی و درخشندگی رها کند و در بی راهه های شرک و کفر و فساد گام بگذارد ؟ آیینی که با روح و فطرت انسان آشنا و سازگار است و با عقل و خرد هماهنگ ، آیینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا ، رها کرده و به سراغ برنامه هایی برود که دشمن خرد و مخالف فطرت و تباه کننده دین و دنیا است .

۱- «المیزان»، ذیل آیه موردبحث.

فهرست مطالب

ص:۱۰۶

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۱۳۱)

ص:۱۰۷

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۱۳۲)

ص:۱۰۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹